

مجله

دانشکده ادبیات

شماره ۴ سال هفتم

۱۳۳۹

تیرماه

یاد مرحوم علامه قزوینی

جامع التواریخ

رشیك الدین فضل الله همدانی وزیر

بقلم آقای مجتبی مینوی استاد دانشکده ادبیات

جلد ۲ - جزء ۲ - در تاریخ سلطان بیمین الدوله محمود

سبکتگین و اسلاف و اخلاف او آنچه بدان متعلق است از تواریخ

دیالمه و آل بویه و آل سامان - بسمی و اهتمام احمد آتش - از انتشارات

انجمن تاریخ ترك - چاپخانه انجمن تاریخ ترك - انقره ۱۹۵۷ -

VIII + 241 + 29 صفحه + ۶ لوحه گراور .

متون فارسی که در سی ساله اخیر (یعنی از زمان تبدیل خط ترکی از عربی

بلاطینی در ۱۹۲۸ میلادی) در انقره و استانبول باهتمام فضلا و دانشمندان ترك انتشار

یافته است فراوان نیست، ولی در عالم خود محل مقامی دارد، و فارسی زبانان و علاقمندان

بتاریخ و ادب را با اسامی علما و محققینی مانند مرحوم کیلیسلی رفعت بیلگه و آقایان

دکتر احمد آتش و دکتر عدنان صادق ارزی و دکتر عثمان توران و پروفیسور اسمعیل

حکمت و استاد بزرگوار عبدالباقی گلپینارلی و پروفیسور نجاتی لوغال و دکتر

فریدون نافذ و غیرهم که در تصحیح این متون و طبع و نشر آنها اهتمام کرده اند

آشنا ساخته است.

اگر این متنها چنانکه باید و شاید منقح و مصحح از کار در نیامده باشد و در الفاظ و در عبارات آنها نقایص و اغلاطی دیده شود که گذشتن آنها از زیر چشم مصححین موجب تعجب و مایه تأسف گردد از این رهگذر اظهار یأس نباید کرد و ایشان را تا حدی معذور باید داشت، زیرا که ترکیه از سوابق علمی و سنن ادبی عهد آل عثمان منقطع گردیده و مدتیست که در خط دیگر افتاده است و در این زمان عربی و فارسی را از اهل آلمان و سوئد فرا میگیرد و دیر زمانیست که دیگر نظایر آن علمائی که در ترکی و فارسی و عربی متبحر و استاد بودند و وجودشان روشنائی چشم اهل تحقیق بود پیدا نشده است (۱) و اسمعیل صایب سنجر و شرف الدین یالتکایا و طاهر المولوی و علی امیری افندی و کیلیسلی رفعت آخرین ایشان بودند. اما امید میرود که از میان اهل فضل امروزی و ازین شاگردان اساتید و عالمان بزرگوار می مثل پروفیسور مکرمین خلیل یینانچ و پروفیسور آیدن صایلی و پروفیسور علی نهاد طارلان و پروفیسور احمد زکی ولیدی طغان و پروفیسور فؤاد کوپرولو و پروفیسور محمد کویمن - و از میان جوانانی که در شرف تربیت یافتن و ترقی کردن اند مانند دکتر فؤاد سزگین و دکتر ملیحه خانم تاریکپیاو و دکتر مباحات خانم تور کورو و دکتر فاروق سومرو و دکتر تحسین یازجی جانشینان شایسته ای برای آن علمای مبرز و فضیلتی محقق بمعرض ظهور برسند.

پروفیسور احمد آتش که در دانشگاه استانبول استاد زبان فارسی و عربی و مدیر

(۱) در شقائق النعمانية و ذیل آن اسامی و ترجمه احوال چند صد عالم و ادیب و فاضل

ترك مندرجست که برای اکثر آنان ترکی و فارسی و عربی علی السوابد، اگرچه حتی در ازمینه قدیم هم کسانی بودند که در حق دانشمندان روم (یعنی سرزمین عثمانی) اعتقادی نداشتند، چنانکه سید شریف گفته است و سخت گفته :

شمس علم از افق برج عرب طالع شد استوا یافت ولی در وسط ملک عجم
یافت در روم زوال از اثر کثرت عرف جرم بی نور و ضیا ماند در این دارالم

انستیتوی شرقی‌انست و از اعضای انستیتوی ترکیات و از مؤلفین دائرة المعارف اسلامی بترکی و عضوانجمن Oriens و مدیر انستیتوی استانبول و صاحب مقامات و عناوین دیگر نیز هست تا کنون گذشته از دستور زبان فارسی که بترکی تدوین نموده و مقالات عدیده‌ای که نوشته است سه متن فارسی عمده تصحیح و نشر کرده است: ترجمان البلاغه و سندباد نامه و همین مجلد جامع التواریخ که اکنون درباره آن بحث خواهیم کرد. الحال هم مشغول تصحیح و طبع جزء دیگری از جامع التواریخ است یعنی مجلد مربوط بآل سلجوق.

مجلداتی از جامع التواریخ که تا کنون در اروپا منتشر شده بود مقام این کتاب و مؤلف آن را در نظر ما بلند جلوه داده بود، چونکه عموماً تاریخ کشورهای و زمانها و خاندانهای بود که در باب آنها بفارسی تاریخ دیگری در دست نبود و رشیدالدین در آن موضوعها متغرد بود، مثل تاریخ مغول و خاندان ایلخانیان ایران. حتی تاریخ فرنگ و پاپهای روم هم که نوشته است با آنکه مختصر و کم اهمیت است، و با آنکه امروز در قبال تاریخهای مفصلی که بالسنه اروپائی در آن موضوعها موجود است مفید فایده‌ای نیست، باز چون در فارسی بی نظیر و بی سابقه است چیز بدیعی بشمار می آید. ولی مجلداتی از آن کتاب که این اواخر در ایران و ترکیه منتشر شده است و ازین پس منتشر خواهد شد در خاطر ما بنوعی دیگر اثر خواهد کرد و احتمال میدهم که رأی ماراد حق رشیدالدین متغیر سازد و میتوان حدس زد که عنوان و مقام جامع التواریخ را تنزل خواهد داد و رشیدالدین را تا حدی از نظرها خواهد انداخت.

جامع التواریخ (اگر از روی این نمونه‌های آخری حکم کنیم) چیزی جز نقل و استنساخ پر از اغلاط و سقطات و الحاقات نا بجای کتابهای تاریخ قدیمتری که بفارسی انشاشده بوده است نیست، و باین معنی جامع تواریخ است که کتابهای تاریخ فارسی را که پیش از آن موجود بوده است با تغییرات مختصری که آنها را پست تر کرده و از حالت اصلی تنزل داده است در چند مجلد فراهم آورده اند. نه انشای اصلی در آنها

محفوظ است ، نه انشای آنها تبدیل به انشای ساده تر شده است ، نه انشای یکنواخت در تمامی آنها رعایت کرده اند ؛ نه تحقیق در صحت و سقم روایات آنها کرده ، نه مطالب تاریخی آنها را بی تغییر و تبدیل نقل کرده ، و نه مطالبی که بصحت آنها اطمینان بتوان کرد بر آنها افزوده اند ، نمونه کامل آنها همین جلد مربوط به تواریخ غزنویان و سامانیان و آل بویه است ، و اگر کسی بخواهد رشیدالدین فضل الله را بکلی رسوا و بی آبرو کرده کتاب او را بالمره از اعتبار و اهمیت بپندارد آسانتر از این کاری نیست که این مجلدی را که آقای دکتر احمد آتش چاپ کرده و نشر داده اند با اصلی که مأخذ مؤلف بوده است مقابله کرده اغلاط و تحریفات و سقطات و اضافات بی مأخذ آن را نشان بدهد و تصرفات نابجائی را که در آن شده است تعداد کند.

کتابهای تاریخ دیگری هست که اصلاً مفصل بوده یا انشای مشکلی داشته است و کسی بعدها آمده است و آن را اختصار کرده و انشای آن را ساده تر نموده است ، مثل تاریخ سلجوقیان روم تألیف ابن بی بی که انصافاً از روی ذوق تهیه شده ، وای کاش کسی تلخیص و اختصاری از این نوع در حق تاریخ و تصاف بکار می بست . اما این جلد از جامع التواریخ که اختصاری است از ترجمه تاریخ یمنی عتبی بقلم ناصح بن شرف جرفازقانی کار عبثی بوده و جای خوشوقتی است که این اختصار باعث نشده است (چنانکه در مورد بعضی از اختصارات پیش آمده است) که اصل کتاب از میان برود .

آیا مؤلف یا محرر این مجلد خود رشیدالدین فضل الله بوده است ؟ - اگر بوده است که بسیار بی ذوقی و بی شعوری و بیسوادی و بی امانتی و بی صداقتی از خود بروز داده است . من گمان نمیکنم ، و آقای پروفیسور احمد آتش هم معتقد نیست ، که رشیدالدین خود بشخصه این کتاب را تحریر و انشا کرده باشد . ظاهراً همان کاری را کرده است که غالب رجال و بزرگان میکنند که بزیردستان و شاگردان خود دستور و فرمان میدهند فلان چیز را تهیه کنند و سپس آن چیز تهیه کرده ایشان را غالباً بدون اقرار باین مسأله که نویسنده و حاضر کننده فلان کس یا فلان کسان اند بنام خود بیرون می دهند . ولی در این صورت آخر آیا حق این نیست که لا اقل يك بار بخوانند و ببینند

این چیزی که میخوانند آن را کار خویش قلمداد کنند چیست و چگونه تهیه شده است و خوبست یا نه و شایسته مقام آنها هست و نام آنها را بلند میکند، یا نیست و نمیکند؟ از تألیفات خواجه رشیدالدین فضل الله برمی آید که اهل علم و فضل و ادب را از سراسر مملکت پایتخت احضار میکرده و وامی داشته است تألیفات او را بخوانند (اسما بر خود او و در محضر خود او بخوانند) و اجازه روایت از او بگیرند و تقریظ بر آن مؤلفات بنویسند. غالب این تقریظها امروز بنام خود این اشخاص که متجاوز از هشتاد نفر بوده اند موجود است و ادعای جمع آورنده آنها اینست که تقریظها را از روی خط خود آن علما استنساخ کرده است (۱).

خوب، آیا این تاریخ سامانیان و غزنویان و دیلمه که اکنون نسخه چاپ شده آن را درست داریم و موضوع بحث ما در این مقاله است از آنهاست که آن فضلا و علما و ادبای مملکت خوانده اند و مؤلف بر آنها ضحّه گذاشته است و از مندرجات این مجلّه اطلاع داشته و عالماً عامداً آن را بدین صورت گذاشته است یا از آنها نیست؟ نسخی از این کتاب که در دست ماست از نسخ معتبر است (به گراورهای صفحات نسخ و بوصف آنها در مقدمه پروفیسور آتش رجوع فرمائید) و بعضی از آنها در حیات خود مؤلف کتابت شده و یکی هست که بخط مؤلف فاضل و عالم مشهور عبدالله بن لطف الله معروف بحافظ ابرو کتابت شده است. پس در اصالت آنها و صحت انتساب آنها بجامع التواریخ رشیدی شکی نمی ماند و تردیدی در این امر نمیتوان کرد که اینست آنچه رشیدالدین در باب تاریخ غزنویان و سامانیان و آل بویه بعنوان تألیف خویش در جامع التواریخ گنجانیده بوده است. این!

بهر نظر که بران بنگریم جز مایه رسوائی چیزی نیست و چیزی زائد و بیفایده و بی مصرف است. اگر از انشای رشیدالدین است و از زیر قلم او بیرون آمده است و ای بر رشیدالدین! اگر تحریر دیگری است و آن را بخود نسبت داده است باز وای بر

(۱) مقام مناسب توضیح مفصل نیست. در مقاله ای که سابقاً تحت عنوان «ترجمه علوم

چینی بفارسی» نوشته ام و در مجله دانشکده ادبیات سال سوم شماره ۱ چاپ و منتشر شده است در صفحه ۶ مختصری در این باب یاد کرده ام.

رشیدالدین! اگر رجالی که این کتاب سرگذشت ایشان و بیان اعمالشان است واقعاً چنین اخلاق و اعمال و رفتاری داشته‌اند که از این کتاب برمیآید وای برملت ایران! وای براین مسلمین! وای بر این امیران و شاهان و وزیران و سرداران ترك و تاجیک و عرب که غالب ایشان دزد و خائن و غارتگر و نادرست و بی وفا و بدقول و وحشی و خونریز و دور از انسانیت بوده‌اند و خواننده ایرانی آدمی صفت را از ایرانی بودن خود شرمسار و سرافکنده میکنند. از جانب دیگر باید سرافراز باشیم که چون بطور عموم کون در ترقی است و عالم رو به بود رفته است و میرود خواه و ناخواه ما هم به ازان شده‌ایم که بوده‌ایم و امروز لا اقل از مردم مملکت ما چنین کار و کردارها سر نمی‌زنند یا می‌زنند؟!!

بهر حال اگر برای شناختن نیاکان بزرگوار خودمان هم باشد محتاج باین مجلد از جامع التواریخ نبودیم. اصل کتاب فارسی که مأخذ رشیدالدین برای این مجلد بوده است در دست است و نسخه‌های خوبی هم ازان داریم که در کتابخانه‌های ایران موجود است و از برخی از نسخ خوب و معتبر آن نیز که در اروپا و ترکیه محفوظ است عکس و فیلم گرفته‌ایم و در کتابخانه ملی طهران و در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران داریم. سابق برین یعنی در عهد ناصرالدین شاه به چاپ سنگی بطبع رسیده است و بالنسبه خوب و صحیح هم چاپ شده است، ولی چاپ بهتری نزدیکتر به کمال و صحت میتوان بیرون داد و حقیقت که این کار بشود.

برگردیم باین کتابی که رشیدالدین فضل‌الله وزیر نسبت آن را بخود پذیرفته است و بنده بناچار وی را مسؤول آن می‌شمارم. در ابتدای کتاب وعده میدهد که کتاب بعبارتی باشد که بادرک و افهام قریب بود و ترك و تازیك آن را بدانند و از تکلف و تصلف دور باشیم و از حکایتی که از اسلوب کتاب بعید بود تجنب نماییم. حتی همین مضمون را هم از ترجمه یمینی (چاپ طهران ص ۱۴) برداشته است ولیکن در عمل آن را بهیچ وجه رعایت ننموده. اساساً چنانست که عین ترجمه یمینی را نقل کرده باشند و گاهی تصرفاتی برای احتراز از کلمات ثقیل در آن کرده و تغییر در آن داده باشند، و در این تبدیل گاهی جمل را بی معنی کرده باشند و زمانی عبارات فارسی را عربی تر کرده و گاهی

نیز عبارتهای عجیب و غریب و زشت بروی کاغذ آورده باشند .

اینک نمونه‌ای چند از این جمله‌های ناپسند : چند روز مهلت خواست که باغز نه رود و از آنجانبها استظهار کرده با استظهار تمام روی بمحاربت خصوم شوم آرد (ص ۵۵) ؛ بغیبت و حضور مشافهت و مراسله در چند مجلس این سخن راند تا شفاعت او قبول افتاد و ملک نوح از سر کراهیت او برخاست ، ناصرالدین این بشارت با بوعلی نوشت که گناه فرمود و مراد حاصل شد (ص ۵۷) ؛ امیر نصر از کثرت سواد و تکلف اعداد خصم احتیاط در آن دانست که چون جمشید خورشید در تنق آل عباس محتجب شد (ص ۱۱۰) ؛ چند روز در مقاحم و مبارک آن معازک از لطمه حدود طغانات و خدود گمات و صدمه خناجر لغوات آن عُمرات و زحمت آن مناصل انجام بر مفاصل آن اوغاد و لمع بوارق سیوف و خطف صواعق حتوف باران خون چون نزول انوا و زوؤب اندامی چکید (ص ۱۹۷) - این عبارت است که با دراک و افهام قریب باشد و ترک و تازیك آن را بدانند ؛ ولی از ص ۲۱۱ س ۱۲ ناگهان انشا بکلی تغییر کرده ، و این قسمت اخیر کتاب بانشای ساده فارسی نوشته شده است ، و آن هم باین علت که در متن ترجمه یمینی دیگر راجع بمرگ سلطان محمود و وقایع صد و چهل ساله سلطنت بقیه غز نویان چیزی نبوده است ، و این ده صفحه خلاصه تاریخ صد و چهل سال را رشیدالدین از جای دیگر برداشته است .

از اضافات و الحاقات دیگری که رشیدالدین بر کتاب یمینی کرده است شرحی است در ابتدای کتاب (صفحات ۳ و ۴ تماماً و تا سطر ۷ صفحه ۵ و سطر ۱۰ و ۱۱ آن) همه یمینی بر اینکه سبکتگین از شاهزادگان اوغوز بود ، و سامان خداه جد سامانیان نیز از ترکان بود . محتاج بگفتن نیست که این مطالب بالتمام مجعول و بی اساس است . از طرفی خود غز نویان مدعی شده بودند که از نژاد یزدگرد شهریاریانند (۱) ، و از جانب دیگر رشیدالدین برای غز نویان سلسله نسب مجعول ترکی ترتیب داده ایشان را و سامانیان ایرانی را بقبائل اوغوز پیوند میدهد (۲) ؛ اسمها همگی ساختگی و وقایع

(۱) در تاریخ فرشته از تاریخ منهاج سراج نقل شده است که سبکتگین از نسل یزدگرد شهریاریان است که در آن وقت که در ولایت مرو بآسیا کشته شد اولاد و اتباع او بترکستان افتادند الی آخر ، و سلسله نسب او را میدهد که پنج پشت به یزدگرد میرسد . محتاج بگفتن نیست که این اخبار هم مجعولست و اساسی ندارد .

(۲) آل سامان بقول مورخین عصر خود ایشان از اولاد بهرام چوبین بودند (الاتار

الباقی ص ۳۹).

افسانه صرف . بقول اوتوقاق معاصر صحابه بود و هفت سال پادشاهی کرد، دو قوریو بعد از دوازده سال پادشاهی کرد، پس از وی سامان یاوقوی و کوکم یاوقوی آمدند ، و بعد از ایشان سرنگ ده سال پادشاهی کرد و سبکتگین پسر این سرنگ بود و همعصر منصور بن نوح سامانی بود. حال اگر این ترهات و خزعلات را صحیح تصور کنیم باید قبول کنیم که سامان یاوقوی و کوکم یاوقوی دو نفری مدت سیصد سال سلطنت کرده اند!

در تاریخ ابن اسفندیار و سید ظهیرالدین هم درباره تاریخ دویست ساله ابتدای اسلام افسانه و مطالب مجعول یافت میشود ، و جابجا تشویشی در کار هست ، ولی باین شوری نیست و لااقل قدری از وقایع مبتنی بر اسناد معتبر است که در کتابهای عربی مضبوط و محفوظ است . اما این چرت و پرتها که نه در هیچ کتابست و نه بر وفق صواب از آن نوشته هاست که حتی یک بار خواندن هم نمی ارزد. وانگهی سبکتگین تاریخ قسمتی از وقایع زندگانی خود را که چگونه تاجری برده فروش اوویارانش را از ترکستان بخراسان آورد و به الپتگین فروخت حکایت کرده است و در تاریخ بیهمی (چاپ فیاض ص ۲۰۱ تا ۲۰۳) موجود است. چرا ارباب رشیدالدین سند موقر را گذاشته و دنبال افسانه رفته است؟ از کجا آورده است این مهملات را؟

بمناسبت همین اضافاتی که در ابتدای کتاب کرده است و سامان خذاه را ترك کرده در صفحه ۱۱۳ جمله دیگری بمتن یمنی افزوده است . گوید « منتصر بمیان ترکان غوز افتاد ، و ایشان بسبب خویشاوندی بمقدم او مباحات نمودند . نه در اصل عتبی چنین چیزی بوده است و نه در ترجمه اش ، و عبارت ترجمه چنین است : منتصر از آن هزیمت بمیان ترکان غز افتاد و ایشان لاف خدمتگاری آل سامان زدندی و در هوا و ولای ایشان قدم گذاردندی ، بمقدم او مباحات نمودند و قصد او را باهتمام ایشان شرفی تمامتر شناختند (ص ۲۲۶) .

مطالب دیگری که در کتاب رشیدالدین نسبت بترجمه یمنی اضافه و زائد است یکی رباعی عنصری است در باب اسامی آل سامان در صفحه ۱۱۹ ، و دیگر فصلهای راجع بسلاطین غزنوی از وفات محمود بیعد - چنانکه گفتم تاریخ مدت یکصد و پنجاه

سال درده صفحه ، و باین اختصار لابد بدان جهت آورده است که دسترسی به بیش از آن نیافته ، و در آنجا هم يك غلط فاحش دارد که بعد از بن بیان خواهد شد .
 و اما سقطات و حذفهائی که نسبت بترجمه یمینی در این کتاب دیده میشود ، مسلم است که اکثر آنها عمدی است و در موقع جمع آوری جامع التواریخ روی داده است ، زیرا که کلیه نسخهای جامع التواریخ از آنها عاری است و یقین میتوان داشت که در نسخه اصل نبوده است . اینجا باز باید گفت که مسؤول این تلخیص و تجدید تحریر ترجمه یمینی ولو اینکه شخص رشیدالدین هم نبوده باشد ، از آنجا که رشیدالدین زحمت يك بار خواندن و تصحیح کردن آن را بخود نداده و آن را چنانکه هست تألیف خویش قلمداد و قبول کرده است ، همه اعتراضات و ایرادات بر او وارد است و بس . اینک فهرستی از این سقطات :

ص ۷ س ۴ پس از « بود » با اندازه يك صفحه و نیم حذف کرده اند (ترجمه یمینی ص ۲۶ و ۲۷) و توجه نکرده اند که لا اقل جمله ای را که با « فرمود که ما را بهنگام آنکه با آن مداییر در مصافی بودم » شروع میشود تمام کنند .

ص ۱۱ س ۵ پس از « مصمم کرد » جمله « و روی بدیاریه آورد » حذف شده و بدین جهت « ملاعین آن دیار » که در سطر بعد آمده بی سابقه و نامفهوم شده است .
 ص ۳۵ س ۷ تا ۷ بواسطه چند حذف و اسقاط نابجا جمله بکلی فارغ از معنی و اسامی مغلو و مرجع ضمیرها نامعلوم شده است . عبارت اصل ترجمه یمینی (ص ۸۷) اگر از روی فهم و با حذف قریب بازده سطر اختصار شود چنین خواهد بود که : فخرالدوله ابوسعید شیبی را که از جانب حسام الدوله برسالت آمده بود گسیل کرد و دوهزار سوار ترك و عرب برسییل مدد باحتملی لایق در صحبت او بتاش فرستاد و چون بنشاپور رسیدند عبدالله بن عبدالرزاق که از معارف (بجای معاریف) لشکر خراسان بود بدو (یعنی به شیبی) پیوست و هر دو در موالات و متابعت تاش اتفاق نمودند .

ص ۴۰ س ۶ ، جمله بعلمت حذف چند کلمه بی معنی شده است ، در اصل چنین است :

از آن متبرم شدو باضعف و عجز و فرط ایشان و عار هزیمت و خور طبیعت تحکم نمودن و

کار ناکرده را مزدخواستن مستهجن و مستقیح شناخت (ص ۱۰۳).

ص ۴۷ س ۱۳ تا ۱۵، اگر چنین خوانده شود معنی روشنی خواهد داشت :
ابوالحارث بوشی بسیار فراهم آورد و بجنگ او (یعنی فائق) رفت. فائق ارسال نامی را
که باآخر سالار معروف بود با پانصد سوار گزیده از ترك و عرب پیش او باز فرستاد
و چون گرگ در رومه آن بوش را بفنا آوردند .

ص ۵۵ س ۸ و ۷، بدین صورت هیچ معنی ندارد . اصل چنین بوده است : چندروز
مهلت خواست که باغز نه رود و باحتشاد لشکر و استعداد اهبت قیام نماید و باستظهار تمام
روی بمحاربت خصوم شوم آرد .

ص ۵۶ س ۱۱ تا ۲۱ نامفهوم است و این بواسطه حذف چند عبارت و جمله و کلمه
است از جاهای مختلف ، که اگر آنها را در جاهای خود بگذارند این سطور معنی
خواهد داشت والا فلا - بترجمه یمینی ص ۱۳۰ رجوع شود .

ص ۱۲۶ س ۲۱، برای آنکه معنی بدهد باید بصورت اصلی اعاده شود بدین قرار:
چون بواسطه ولایت رسید نامه ای پسر دیگر انندپال نام فرستاد که ، الخ .

برای نمونه این قدر بس . و اما جمله های دیگری که از راه تغییر و تبدیل الفاظ
معنی خود را از دست دادند ، و جمله ای از انشای رشیدالدین که نامفهوم است ، و همچنین
کلمات بی اصل و مجهولی که بجای الفاظ درست و معروف اصل گذاشته شده است ، از
حد و حصر خارج است . نمونه را چند تائی ذکر میشود :

ص ۲ س ۱۳ تا ۱۵ که در ترجمه یمینی نیست و معنای محصلی ندارد .

ص ۶۷ س ۱۴ تا ۱۵ که باید « باقی در حمایت ظلمت قتام و خفارت فرصت انهمزام »
خوانده شود (ترجمه یمینی ص ۱۵۰).

ص ۹۵ س ۱ « و بسرور مغرور شدن » (۲)

ص ۱۱۴ س ۱۱ تا ۱۲ بصورتی که هست بی معنی است و باید مطابق اصل ترجمه

یمینی (ص ۲۲۸) چنین خوانده شود: محتظی گشته ، لوم طبیعت و دنآت همت و خساست
ابوت از حسن ارتیاح و اهتزاز بخدمت چنان پادشاه مانع آمد .

ص ۱۲۳ س ۱۵ تا ۱۶ جمله فاسد و بی معنایی است ، پنج سطر از اصل ترجمه یمینی

که بآیه‌ای از قرآن در ضمن آن استشهار شده بوده است حذف شده، و فقط در صورتی که مضمون این پنج سطر در عبارت گنجانیده شود ممکنست معنی بدهد: ابوالفتح بستنی بانواع تلطف و تعطف در ازاله آن وحشت سعی می نمود و بآیت یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق نبأ (الآیه) استشهاد کرد و تفسیر این آیت پیش او بگفت و بشواهد اخبار و اسماؤ که گردانید، الخ.

ص ۱۲۵ س ۱۸ تا ۱۹ را نمی توان فهمید مگر با رجوع باصل ترجمه که باین عبارتست: ساز کردند. هوا پرده قاری از دست کار غبار بر سر کشید... و در وقت انتصاف روز قرب پنج هزار، الخ.

ص ۱۲۸ س ۱۳ «که بیک کلنگ سراو بمرکز زمین رسد، جمله پوچی است؛ اصل این بوده است که «اگر معولی بران زنند سراز آن سوی گوی زمین بیرون کنده معول بمعنی کلند است، که در عرف عوام و زبان محاوره آن را کلنگ میگویند. تبدیل یک لفظ عربی بفارسی (البته فارسی صحیح فصحیح) عیبی ندارد، و اغراق و مبالغه اصل را نصف کردن، یعنی بجای اینکه کلند تا بآن سرگویی زمین برسد، تا مرکز زمین برسد، اگر چه زحمت بیهوده است باز مورد ایراد نمیشود اگر لا اقل جمله صحیح انشای شده بود. ص ۱۳۸ س ۱۱ تا ۱۳ دارد که «بابی بنصر پیوست و راهبانگام میداشت و مستعد و متمشربایستاد، ناگاه بابی برسد. بنده این را که خواندم نفهمیدم چه میخواهد بگوید، و راهبانرا چه کسی نگاه میداشته است و آن کس که ناگاه رسیده است بابی بوده است یا نصر؛ و از روی ترجمه یمینی معلوم کردم که «بابی روی بنصر آورد (درست ضد معنایی که از جامع التواریخ معلوم میشود) و بشرایط تحفظ و تیقظ قیام نمود و نصر پیش باز رفت و راهبان نگاهداشت... ناگاه بابی برسد».

ص ۱۴۴ س ۱ «بر جمله جمعی از مشاهیر جماهیر حضرت سلطان بودند»، هم جمله بی معنی است و هم در جمله، اش بی مقدمه. از مراجعه باصل معلوم شد اینجا هفت صفحه که در ذکر فضلاء و علما و فصحاء عهد سلطان محمود و سخنان برگزیده ایشان بوده است حذف شده، و بعد از آن عبارت آمده بوده است که «و این جماعت از مشاهیر

جماهير حضرت سلطان بودند، و جمعی دیگر از اعلام براءت و احداث صناعت در عداد کتاب و حساب منتظم بودند که...» -- این را میتوان فهمید و آن را نه؛
 ص ۱۴۵ س ۴ تا ۵ «و چون زورق خورشید نداء تکبیر احزاب دین بمسامع اهل
 علمین رسانید» -- آخر چه مناسبت بین زورق و رسانیدن نداء تکبیر هست؟ در ترجمه
 یمینی چنین است که: «چون زورق خورشید بواسطه دریای فلک رسید ندای تکبیر
 احزاب دین بمسامع اهل علمین رسید».

ص ۱۵۰ س ۶ و ما بعد - اینجامی گوید سباشی تگین روی بسرخس نهاد و ارسلان
 جازب در دنبال او میرفت، به ایبورد شد و از آنجا به نشابور، و عاقبت بجانب سیستان
 برون شد تا بحدود جرجان افتاد. کجاست این سیستان که بین نشابور و جرجان است؟
 من نمی دانم. اما در ترجمه یمینی بجای سیستان «سیمبار» و نسخه بدل «سمنقان» دارد.
 سمنقان و سمنگان و سملقان و سملکان صورتهای مختلف اسم محلی است در حدود
 جاجرم، و سمنگانی درخواف و سملکانی در سرخس موجود است (بیهقی چاپ فیاض
 ص ۴۷۳ متن و حاشیه دیده شود). بهر حال تحقیق بایست کرد که این کدام محل
 بوده است که تحریف بیستان شده است.

در همین صفحه دنبال عبارت مذکور می گوید «و کردان گیلان دست قتل و نهب
 برورزند» -- کرد و گیلان؟ چه مناسبت است میان این و آن؟ در ترجمه یمینی گفته است
 «و کرا گله ولایت دست بقتل و نهب آوردند»، و در حاشیه چاپ طهران (ص ۲۹۵) آمده
 است که کرا گله (کاف اول عربیست و کاف دوم فارسی) مردمی اند در طبرستان که
 غارت کنند بوجه خفیه در عقب درختان و وراء اجبار و در گودالها. این را آیا محتر
 جامع التواریخ از روی مدرک و ماخذی بدل کرده است به کردان گیلان؟

ص ۱۸۴ س ۱۲ و ۱۳ دو جمله مشوش و فاسد است و صحیح آن از روی عبارت
 اصل معلوم میشود که: همه دل بر خلع ربه طاعت او و مجاهرت بکلمه عصیان و استخلاص
 نفوس از معرت خشونت جانب او قرار دادند. او در این میانه از جرجان بسبب احتدام
 هواجر هوا بمعسکر چناشک تحویل کرده بود.

از جمله‌های دیگری که در جامع التواریخ خراب و فاسد شده است موارد آتی است که در هر یک جا بجا کلماتی ساقط گردیده و نمیتوان بیقین دانست که اینها از غفلت کتاب و سهل‌انگاری ایشان باین صورت در آمده است یا بواسطه مؤلف و محرر کتاب (کلماتی که بحروف سیاه چاپ میشود در متن یانیت یا غلط است) :

ص ۱۵۸ س ۱۶ و ۱۵ ، که باید چنین شود : و طبقات مردم دست بمبایعت او یازیدند و بامامت و خلافت او تبرک و تیمن نمودند و نعمت و نعمت در مصاب استحقاق و استیجاب ، الخ .

ص ۱۵۹ س ۱ و ۲ ، بسبب قرابت نسبت و اتشاج لحت و مذلتی که بر طایع و خلع اورفت او را در کف ...

ص ۱۵۹ س ۱۷ و ۱۸ ، مقامات او (یعنی بهاء الدوله ظاهرآ) بسا ابو تغلب بن ناصر الدوله و آنکه ابن الجراح او را (بختیار را) بفریفت و بطریق مهادت و ملاطفت او را بدست آورد ...

ص ۱۶۷ س ۶ سلطان را اتفاق اندیشه غزوی افتاد در دیار غور . شاید بتوان گفت که لفظ «اتفاق» هم زائد است ، چون در ترجمه یمینی نیست .

ص ۱۷۲ س ۲ ، عزم قصد قصدار مصمم کرد - یکی از دو لفظ عزم و قصد نسخه بدل دیگری بوده است و زائد است .

ص ۱۸۹ س ۱ ، از لطائف نثار و بشائر استبشار .

ص ۱۹۸ س ۱۶ و ۱۷ ، جمله مختصر از جمله مفصلتری است و باین صورت فاسد است . اگر از بهر او ، حذف شود عیب رفع میگردد .

ص ۲۰۰ س ۱۶ و ۱۵ و وجه مخرج و جاده نجات مسدود

ص ۲۰۵ س ۱۸ و مرده را چون بسوزانند خاکستر او را در آن آب پاشند .

مواردی نیز هست که مسلماً محرر جامع التواریخ مرتکب غلط و خطای ناشی از جهل شده است مثل :

ص ۱۱۶ س ۵ و ۴ ، جمله «شحنه بخارا بمدافعت او بیرون آمده» بایست پس از دو

جمله «وازیحون گذر کرد ، و بساحل قیطان (صواب : قطنان یا قطنوان) فرود آمده»

قرار گرفته باشد، چنانکه در ترجمهٔ یمینی هست.

ص ۱۳۴س ۱۸ جمعی کرد و اعراب غلطت و صحیح «جمعی از کرد و عرب» —
زیرا که اعراب غیر از عرب است.

ص ۱۳۵س ۹ «ده هزار سوار ترك و عرب و دیلم، فرق دارد با «ده هزار مرد از
ترك و عرب و دیلم، که در اصل است، و صحیح این دومی است.

ص ۱۳۷س ۱۴ زرین غول، در اصل عتبی و ترجمهٔ یمینی «زره‌هوا» بوده است و
معلوم نیست زرین غول از کجا آمده است.

ص ۱۴۷س ۱۱ و ۱۱۹ و ۱۲۰، بحث از انندپال است که صحیح آن انندپال است (رجوع
شود بکتاب الهندیرونی و کتابهای انگلیسی در باب تاریخ هند)، و صاحب این جامع
التواریخ وی را با جیپال که پدر او بوده است خلط کرده است، و صواب در سطر ۱۱۹ و ۱۲۰
نیز انندپال است. پدر و پسر در صفحه ۱۲۶ (متن و حاشیه) مذکورند، و آنجا گفته شده
است که جیپال خویشان را در آتش افکند. در آن صورت جیپال دیگر اینجا
چه می کند؟



از این نمونه‌ها که عرضهٔ نظر خواننده شد دیده میشود که اصل رشیدالدین با
بی‌دقتی بسیار تحریر شده است و نسخه‌های کتاب هم بتنهایی کافی از برای تصحیح متن
و تهیهٔ يك چاپ متن نبوده است و مصحح محترم آقای پروفیسور احمد آتش، اگر
میخواست است که نسخهٔ صحیحی از متن این مجلد جامع التواریخ بیرون دهد که برای
تاریخ آن عهد مفید باشد حق این بوده است که متن را با اصل تاریخ ابوالنضر عتبی و
ترجمهٔ فارسی آن و با تواریخ دیگری مثل زین الاخبار گردیزی و طبقات ناصری و تاریخ
بیهقی و مجمل التواریخ و ابن الاثیر و کتابهای مربوط بتاریخ هندوستان و غیر اینها
مقابله نماید. اما لابد این کار وقت بسیار میخواست است و جناب آقای پروفیسور فرصت
نداشته اند و نخواسته اند که از حیطة چهار دیواری نسخ اصلی جامع التواریخ خارج شوند
(جز در موارد معدودی که آثار آن در حواشی کتاب دیده می شود). اما از سطور بعد
معلوم میشود که از روی همان نسخ اصل که درست داشته اند میتوانسته اند خیلی از

اغلاط موجود در کتاب را رفع کنند و نسخه نزدیکتر به اصل رشیدالدین و اقرب بصحت و کمال فراهم آورده منتشر سازند. حتی گمان میکنم لازم بوده است که یک بار متن کتاب را بایک نفر فارسی زبان وارد در این نوع امور نیز بخوانند و رأی او را در باره برخی از الفاظ و جمل پیرسند؛ اما شاید دسترس بچنین ایرانی نداشته و یا بلکه هم خود را مستغنی دانسته اند.

بعضی از مستشرقین این عصر با آنکه فارسی و عربی را از استاد دانائی تلقی نکرده و از جوانان دانشجوی ایرانی مقیم اروپا فارسی را یاد گرفته اند که شایستگی تدریس زبان را نداشته اند تصور میکنند که در فهم متون قدیمه فارسی و تشخیص اصیل و الحاقی و تمییز صحیح از سقیم و تصحیح اغلاط طاریه بر آن متنها و امثال این قبیل امور خبرت و وقوف کامل حاصل کرده اند و حتی از ایرانیان (مطلقاً) بهتر میتوانند عطار و سنائی و فردوسی و مولوی و حافظ و ناصر خسرو را بفهمند، و مجوز این ادعا «متد دانستن» خود را می شمارند. چنانکه گوئی دانستن لسان بطور کامل و آشنا بودن با ریزه کاریهای آن و شناختن تفاوتها و امتیازات دوره ها و سبکهای مختلف اصلاً لزومی ندارد و برای اروپائی همان «متد دانستن» کافیست و باقی خود بخود می آید.

این بزرگواران و شاگردان ایشان و شاگردان شاگردانشان باب تازه ای در استشرق و تهیه و تصحیح متون باز کرده اند و با کمال تأسفید شده میشود که جرأت و تهو زایشان باهالی ممالک شرقی نیز سرایت کرده و در عالم تصحیح کتب تاریخی و ادبی قدیم مثلاً در ایران مدعیانی ظهور کرده اند با لقب و عنوان دکتری که کارشان از آن خوانساریهای عهد ناصری و مظفری بهتر نیست و در مقام مقایسه از بدترین متن مصحح آن شرق شناسان چنان پست تر و بدتر است که زبان مرد منتقد از کارهای اروپائیان کند میگردد. بنده در این انتقاد اگر قدری سختگیری در رعایت اصول و قواعد می کنم و در جزئیات و دقایق می پیچم و بحث می کنم بیشتر از برای نشان دادن مثال و نمونه به موطنان خودم است تا بدانند از چه چاله و گودالهایی در راه تحقیق و تدقیق متون قدیمه بر حذر باید بود، و بهیچ وجه نسبت بکار آقای دکتر احمد آتش غرض و سوء نیتی ندارم.

وقتی میخواهند متن کتابی را برای طبع و نشر حاضر کنند و لازم می بینند که آن را تصحیح نمایند اگر نسخه منحصر بفردی داشته باشند ناچارند همان نسخه یگانه را ملاک و مبنا قرار داده اغلاط و خطاهائی را که در آن راه یافته باشد مرتفع سازند. اگر نسخ متعدد داشته باشند باید آنها را باهم سنجیده تشخیص دهند کدامین نسخه بنسخه اصل مؤلف از حیث مندرجات و عبارات و کلمات نزدیکتر است و کم غلط تراست آن را اساس و پایه کار خود قرار داده فقط غلطهای فاحش و صریح آن را از روی نسخهای دیگر رفع کنند و اختلافات را در پای صفحات یا در آخر کتاب قید نمایند.

گاهی مصحح تشخیص میدهد که از نسخی که در دست دارد هیچ يك كاملاً قدیم و صحیح و اقرب بمتن تحریر شده مؤلف یا مصنف نیست. اینجاست که کار او بسیار مشکل میشود، و در حقیقت بدترین شیوه تصحیح يك متن و تهیه آن را از برای طبع و نشر باید پیش بگیرد که آن را «روش التقاطی» میگویند یعنی از عبارات و الفاظ نسخهای مختلف هر لفظ و عبارتی را که گمان میکند عبارت و لفظ مصنف بوده است و بسبب فکر و شیوه انشای او مناسب می آید در متن میگذارد و کلیه اختلافات را در حواشی یا در آخر کتاب قید میکند.

از این مختصر معلوم شد که سعی مصحح باید مصروف این شود که متنی نزدیک بنسخه ای که از قلم مصنف بروی کاغذ آمده بوده است حاضر کند نه متنی مطابق ذوق و سلیقه خویش یا مورد پسند خاطر خلق در این زمان. بدین جهت است که معمولاً مصححین دقیق میکوشند قدیمترین نسخه ممکن یعنی نزدیکترین آنها را بعصر مؤلف بدست بیاورند و آن را ملاک و اساس تصحیح و طبع خویش سازند تا هم از تأثیر ذوق و سلیقه خود در انتخاب عبارات و التقاط الفاظ بر کنارمانند و هم تغییر و تبدیلی را که در طی اجدال و قرون بدست کتاب مختلف در متن راه یافته است (خواه تغییر و تبدیل عمدی و خواه تصحیف و تحریف ناشی از بی شعوری و بی سوادی و بیدقتی نسخه نویسان) از آن دور سازند. و باز بدین جهت است که عرض کردم بدترین طرق روش التقاطیست، چه از این راه متنی بدست می آید بکلی غیر از آنچه مؤلف و مصنف نوشته بوده اند، زیرا که بسیار نادر بلکه معدومند کسانی که بتوانند از روی نسخهای تحریر شده درازمنه

جدیده و اصول غیر معتبر که معلوم نیست از کجا نقل شده است و چه کسان در چه ادوار چه اندازه از الفاظ و عبارات و ابیات آنرا تغییر و تبدیل داده و کم و زیاد کرده اند، اندیشه و سلیقه و ذوق و شیوه بیان و اسلوب تعبیر مؤلفی را که در هشتصد نهمصد سال قبل میزیسته است تشخیص بدهند و لفظ و عبارت او را از میان الفاظ و عبارات متفاوت نسخ مختلف پیدا کرده نسخه ای نزدیک بآنچه او انشا کرده بوده است ترکیب و تلفیق نمایند. اینجاست که دیگر «متد» اروپائیان و شیوه مصححین کلکته و استانبول و خوانسار و طهران هیچ یک بدردمی خورد. بنده بندرت اشخاصی دیده ام که گاهی در حدس زدن اینکه فلان کلمه مجهول یا محرف در فلان شعر یا عبارت بجای چه لفظ و لغتی نهاده شده است و تحریف از چیست نظری ناقب حاصل کرده اند و بقول جناب آقای تقی زاده انگشت خویش را درست روی آن کلمه می گذارند. ولیکن شماره کسانی که بطول ممارست و ذهن قوی بچنین مقامی رسیده اند از عده اشخاصی که مدعی تأیید من عند الله هستند براتب کمتر است و خطرو ضرر حدسهای صائب واقعی نیز از نفع آنها فراوانتر است، چون مردمانی که در چند مورد حدس درستی میزنند و مورد تمجید و تحسین میشوند مغرور گردیده راه افراط پیش میگیرند و کم کم کارشان بسفاهت میکشد و بدست بردن در اشعار و تعبيرات سابقین می پردازند و گمان میکنند روح کلیه شعرا و نویسندگان باستان، بصرف يك توجه بجانبایشان، فوراً در جسم و ذهن آنان حلول میکند و از زبان ایشان سخن می توانند گفت. من باب رعایت ادب و شرم حضور از آوردن مثال و نمونه از میان مردگان و زندگان خودداری میکنم.

از این موارد نادر بگذریم و آن را اصلاً ملاک و میزان قرار ندهیم بهتر است. در هر يك از سه طریقه ای که ذکر شد وظیفه عمده مصحح تهیه يك متن قابل فهم است، و کار او يك «کار مکانیکی» صرف نباید باشد که یا عین نسخه ای را چاپ کرده اختلافات نسخ را قید کند و یا اینکه الفاظی را از این نسخه و آن نسخه التقاط نموده پهلوی هم در متن بگذارد و مابقی را در حاشیه، بی آنکه خود بفهمد که چرا این کار را می کند و این عبارتی که بالاخره درست کرد چه معنی دارد. خیر، باید حتی الامکان آنچه را که برگزیده است فهمیده باشد و بتواند بدیگران بفهماند، یکی، و دوم اینکه

در، تن صفحه لفظی را که اقرب بصحت و بکلام مؤلف می‌شناسد بگذارد و هرگز قرائتی را که بتوان رجحان آن را بر آنچه در متن آمده است اثبات کرد بجاشیه نبرد. اگر پس از سعی و کوشش و جستجوی بلیغ موفق نشده است لفظ صحیح فلان کلام محرف را بیابد یا در معنای آن درمانده است با کمال امانت و شهامت اقرار کند و باصطلاح « زیر سیلی در نکند ». اگر لفظ و عبارتی را از میان چندین قراءت مختلف اختیار کرده باشد باید بتواند که در سبب آن اختیار خود دلایل موجه و قراین مجوزه اقامه کند و بصرف اینکه « بدوق من چنین می‌آید » اکتفا نکند. عرض کردم که ذوق و سلیقه بنده و سرکار نباید میزان تشخیص این امر بشود که در فلان شعر و عبارت آیا فلان لفظ درستست یا بهمان. اگر پای ذوق بهمان آید ذوق چند میلیون نفر ممکنست هر يك شکل دیگری را بپسندد و هیچ کس ادعا نمیتواند کرد که ذوقش عین ذوق کسیست که سیصد یا ششصد سال پیش میزیسته است و فلان دیوان شعر یا کتاب نثر از اوست. بنده غلطی را که یقین داشته باشم گفته و نوشته مؤلفست بر صحیحی که بهفتاد و يك دلیل مرجح بر قول مؤلف باشد ترجیح میدهم. شما فلان شکل را صحیح میدانید؟ هر وقت خودتان خواستید عبارتی بنویسید یا شعری بگوئید آن را استعمال کنید، و بگذارید اشعار فردوسی و ناصر خسرو و سنائی و سایرین بهمان صورتی بماند که خودشان نوشته‌اند و بنظر شما غلط می‌رسد.

اینجاست که نسخهای قدیم و نسخ متعدد بکار می‌آید. و اینجاست که (بشرط خوب دانستن زبان و آشنا بودن با مقصود و اندیشه شاعر یا نویسنده و وارد بودن در موضوع و مطلب) آن « متد » اروپائی بدرد میخورد؛ و در این رشته در ایران ما همه شاگرد مرحوم علامه قزوینی هستیم و باستادی او نسبت بخود ازعان داریم. اقدم نسخ همیشه نزدیکترین آنها بکمال و صحت نیست (۱). فقط عادةً تصرف در آن کمتر

(۱) بنده دو لفظ اصح و اکمل (یا صحیحتر و کاملتر و مترادفات آنها) را منطقیاً صحیح نمی‌دانم. صحیح فقط یکیست و ازان صحیحتر ممکن نیست. کامل فقط یکیست و ازان کاملتر ممکن نیست. بین دو چیز در درجات کمال و صحت ممکنست فرق باشد. در آن صورت یکی بصحت یا بکمال اقربست از دیگری. دو صحیح و دو کامل یا بیشتر از دو تا هم ممکنست اما یکی از دیگری صحیحتر، و یکی از دیگران کاملتر معنی ندارد.

شده است چونکه از زیر دست عده کمتری از نسخه نویسان گذشته است؛ و جدیدترین نسخ یقین نیست که همواره بدترین نسخ و دورترین آنها از اصل مؤلف باشد، چونکه ممکنست عالم امین دقتی در ده سال پیش از روی نسخه صحیح قدیمی نسخه ای بی تصرف نوشته باشد که در آن هیچ تغییر و تبدیل عمدی راه نیافته باشد و سهوها و خطاها را پس از مقابله دقیق اصلاح و رفع کرده باشد و بنابراین نسخه اوشیه بنسخه قدیمی اصلی و در حکم سواد مصدق یا عکس (فتو گراف) آن باشد.

یکی از شرایط صحت و کمال هم اینست که - همچنانکه کمی و کسری نسبت بنسخه اصلی در متنی که مصحح تهیه کرده است نباشد - چیزی هم در نسخه مصحح نباشد که از آن مؤلف و گوینده نیست. یعنی اگر ایات و عبارات و فصولی در کتاب اضافه کرده باشند مصحح قوه ادراک و استنباط آن را داشته باشد که اضافات را کشف کرده آنها را از کلام مصنف بیرون ریزد. یکی از عیوب غالب نسخهایی که در مشرق زمین تهیه میشود اینست که تهیه کنندگان آنها سعی کرده اند نسخه ایشان « اوعی و اجمع » باشد یعنی هر چه را که در هر نسخه ای مثلاً بحافظ نسبت داده اند، ولو اینکه اشعار حافظ شانه تراش باشد، در نسخه خود جمع کنند، و نسخه ایشان جامع کلیه مندرجات تمامی نسخ باشد و از هر يك از نسخهای موجود دیگر بیشتر بیت و غزل داشته باشد، ولو اینکه ثابت شود که تا دو بیست سال پس از فوت خواجه حافظ باوهر گز بیش از ۷۵ غزل نسبت نداده بوده اند و نسخه این آقا دارای هشتصد غزل بشود.

تجربه بمانابت کرده است که بین اقوام و ملل از حیث تصرف کردن در اشعار و کتابهای قدمای ما و تغییر و تبدیل الفاظ آنها تفاوت درجات هست و فی المثل کاتب نسخه اگر عرب یا ترک باشد کمتر در آنچه نقل میکند تغییر و تبدیل عمدی میدهد تا آنکه ایرانی یا هندی باشد. بنابراین، در میان نسخهایی که تاریخ کتابت آنها یکدیگر نزدیک باشد نسخی را که کتاب ترک یا عرب یا سریانی نوشته باشند میتوان عادةً بر نسخی که کتاب آنها ایرانی و هندی بوده اند رجحان داد، و هر چند که کاتب ترک یا عرب معنی متنی فارسی را که نقل میکرده است نفهمیده باشد و نقل بشکل کرده و بصورتی

در آورده باشد که تشخیص اصل آن مشکل باشد، همین قادر نبودن او بفهم آنچه نقل میکرده است خود یک ضامن صحت متن او و دور بودن آن از تصرفات عمدیست.

تصرفات عمدی که در شعر و نثر قدما میشود عادة از مقوله اضافه و تغییر است. مردی که دارد شعر شاهنامه یا مثنوی را مینویسد یا میخواند ناگهان در طبع خود جنبشی حس میکند و از خود شعر کی میسازد و در متن داخل میکند یا در حاشیه مینویسد و ابیاتی که در حاشیه افزوده شده است بایک بار نقل دیگر بمتن داخل میشود و بتکرار استنساخ بتدریج می بینید ۴۸ هزار بیت شاهنامه به ۵۲ هزار می رسد، یا ابیات مثنوی که با از محبت و شروع شده است از سه تا بیازده تا بالغ میگردد.

نسخهای «اوعی و اجمع» مثل مثنوی چاپ علاءالدوله یا شاهنامه امیربهداری بدین جهت بدتر از نسخهایست که کمی و کسری را بر آنها عیب می گیرند.

در تغییر الفاظ و عبارات عادت کتاب بر اینست که آنچه را نمی فهمند و غریب می یابند بلفظی معتاد و متداول بدل میکنند، و خلاف آن کمتر اتفاق می افتد، و اگر باشد قابل توجیه است. همچنین بعضی اوقات شعری را کاتب از راه گوش فرا گرفته است و حالا که در نسخه می خواهد آن را نقل کند می بیند آنرا با لفظ دیگری نوشته اند نمی اندیشد که کدام یک گفته شاعر است، آنرا که خود می داند و صحیح می شمارد (گاهی لا عن شعور) بروی کاغذ می آورد.

بدین جهت یک وظیفه مصحح دقت کردن در اخراج ابیات الحاقی و در بدل کردن الفاظ و عبارات کتاب بالفاظ و عبارات شاعر و مؤلف است، و مبلغی وقت باید صرف این کار بشود. و یک راهنمای خوب در مورد الفاظ تغییر و تبدیل یافته اینست که اگر در فلان بیت در میان نسخ اختلاف باینست که یکی فلان لفظ نامانوس قدیمی را دارد و چند نسخه دیگر لفظی عادی و متداول و مانوس و معروف، در نظره اولی طرف آن لفظ غیر مانوس را باید گرفت تا خلاف آن ثابت شود.

قواعد و قوانین تصحیح متون قدیمه منحصر باینها نیست و برای تدوین آنها و تکمیل آنچه اینجا بقلم آمد وقت و فرصت و دقت لازمست. اینها نکتی بود که بمناسبت کتابهایی که اخیراً بچاپ رسیده و مطالعه کرده ام، مثل جامع التواریخ موضوع بحث

و منطق الطیر چاپ آقای دکتر مشکور و رساله «لوايح» چاپ آقای دکتر فرمنش و ویس و رامین چاپ آقای دکتر محبوب و بانگ نای آقای جمال زاده و دیوان اثیرالدین اخیسیکتی چاپ آقای همایون فرخ و غیره، بخاطر خلجان کرده است و در هر مورد دیده‌ام که برخی از این قواعد و قوانین رعایت نشده است و متونی بیرون داده شده است که معیوب و فاسد است. اگر فرصت پیش آید یکایک آن کتب را بمعرض انتقاد آورده نکاتی را که در باب هر یک در کنارهای صفحات آنها یادداشت کرده‌ام برای نشر و نقد استنساخ و بصورت مقاله‌ای مستدلّ تحریر خواهم کرد. فعلا بحث در خصوص جامع التواریخ است (۱).

متنی که آقای پروفیسور احمد آتش چاپ کرده اند متنی است مرکب از قراءات مختلف نسخ متفاوت بآن روش التقاطی که عرض شد، یعنی همین هیچ نسخه‌ای را، چنانکه بوده است بانقل اختلاف قراءات از روی نسخهای دیگر، اساس کار نکرده، بلکه در هر عبارتی و هر کلمه‌ای که در باب آن بین نسخ اختلاف دیده است ذوق و اطلاع و تشخیص و انتخاب خود را بکار برده و آنچه را که صحیح شمرده است در متن آورده و الفاظی را که در قبال آن در نسخهای دیگر بوده است در حاشیه گذاشته، و بنا برین متن مطبوع ایشان با هیچ نسخه‌ای بالتّمام مطابق نیست و هیچ کس نمی‌تواند اثبات کند که آنچه رشیدالدین فضل‌الله وزیر بعنوان تحریر جامع التواریخ از انشای خود او قبول کرده است و بخویشتن نسبت داده متن این کتابست. حتی گاهی الفاظی در متن آمده است که در هیچ نسخه‌ای نبوده است و از حاشیه معلوم می‌گردد که همه نسخ و حتی

(۱) اجازه می‌خواهم که اینجا بدو کلمه اشاره‌ای بکنایی که بنام لوايح چاپ شده است

بکنم. این کتاب را مصحح و ناشر آن به عین القضاة همدانی نسبت داده و اسم «لوايح» را معلوم نیست از کجا برای آن در آورده است. در واقع ظاهرأ رساله عشق عزیز نسفی است که نسخ آن فراوان است و عکس برخی از آن نسخ در جزء فیلمهای موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه طهران هست. در متن کتاب از اشعار شرف‌الدین شفروه و خاقانی و اوحدالدین کرمانی و مولا ناجلال‌الدین بلخی ابیات و مصرعهای آمده است و اینها همه بعد از عین القضاة بوده اند. اغلاط کتاب هم، خدا بدهد برکت، از حد و حصر بیرونست. مصححین هفت پیکر و الهی نامه را ماقبول نداشتیم خدا مارا مبتلی باین «مصححین» کرد.

نسخه ترجمه یمنی فارسی و اصل تاریخ عتبی بعربی هم لفظی غیر از آنچه در متن آمده است داشته، و آقای پروفیسور آتش دلیلی بدست نداده تا بدانیم چرا آن لفظ را برگزیده است. بنابراین انسان متوقعست که استاد فاضل زبان فارسی و عربی در دانشگاه استانبول فقط الفظی را در متن آورده باشد که در صحت آنها شک نداشته است و آنها را نوشته رشیدالدین (یا محرر این مجلد از جامع التواریخ) شمرده است و حاضر است در دفاع از هر لفظی برهان و حجت آشکار اقامه کند و معترض را بجای خود بنشانند. ولی آیا واقعاً این طور است.

از چیزهای جزئی تر شروع کنیم. ضبط بعضی از کلمات فارسی و ترکی و هندی و عربی در این متن برخلاف ضبطیست که ما در ایران بدان عادت کرده ایم و حتی در طبع کردن متنهای قدیمی بکار می بریم. پنج، گوج و گوج، پنجاه، آمان، ایلگ، گوشه، آوان، چب، چیپال، خنجر، خلیج، شکافتن، شکفتن، ژنگ، بسیج - بجای پنج، کوچ، پنجاه، امان، ایلگ، گوشه، آوان، چپ، چیپال، خنجر، خلیج، شکافتن، شکفتن، ژنگ، بسیج چاپ شده است. بنده میدانم که بعضی از الفاظ فارسی را در ترکیه بنوعی غیر از تلفظ معتاد مادر ایران تلفظ میکنند. مثلاً گشاد را کشاد، چهار را جار (جز در چارشنبه)، جوال را چووال، گوگرد را کوکورد، گستاخ را کستاخ، گاهراکاه، کرفس را کرویز، جوز را جويز، و حتی گاهی کشتی را گشتی میگویند. آیا در این متنی که آقای آتش چاپ کرده اند تلفظ ترکی کلمات را املاک قرار داده اند، یا تصور کرده اند که در فارسی آن کلمات چنین تلفظ میشود، و یا گمان کرده اند که رشیدالدین آنها را چنین تلفظ میکرده است. فقط در باب لفظ خلیج و چیپال از شرحهای عربی تاریخ عتبی شاهدی آورده اند بر اینکه اینها خلیج و چیپال بوده است، و حال آنکه چیپال راحتی در کتب هندی بلفظ سانسکریت هم به جیم نقل کرده اند. آمان (یا حتی آمان) بجای امان تلفظ ترکیست، ولی آوان نمی دانم از کجا می آید. در عربی آن و آوان هر دو مفرد است و جمع آن آونه است، پس آوان وجود ندارد. بسیج گاهی باهیج قافیه شده است، ولی این دلیل نمیشود که تلفظ آن به

چی بوده باشد؛ و چون در خط پهلوی ج و چ بیلک، صورت نوشته میشود از آنجا نیز نمی توان دانست که در قدیم چگونه تلفظ می شده است. اگر در متون مانوی یا خط پازند باین لفظ بر بخوریم از روی آن می شود معلوم کرد که در آن عهدها تلفظ بسیج بجیم بوده است یا به چی. بهر حال امروز ما بجیم می گوئیم. مولوی آن را با گیج قافیه آورده است:

گفتگو بسیار گشت و خلق گیج در سر و پایان این چرخ بسیج

(مثنوی دفتر چهارم چاپ نیکلسن ب ۲۸۴۹)

از قواعد مسلم رسم الخط فارسی امروزه یکی اینست که تاء آخر کلمات، خواه فارسی و خواه عربی، خواه اصلی و خواه زائد، مادام که تی تلفظ میشود باید بتاء کشیده نوشته شود، مثل هرات، نجات، ممات، و چهار لفظ حیات، صلات، زکات مشکات (که در عربی حیاة، صلاة، زکاة و مشکاة نوشته میشود، و فقط در رسم الخط قرآن است که بخاطر حفظ تلفظ قدیمی این کلمات آنها را حیوة و صلوة و زکوة و مشکوة مینویسند)، و لغات جهت، لذت، نصرت، نجات، خدمت، قضات، ثقات، روات، ولات، کلمات، غزات، طغات، غوات، عرات، حمات، مواسات، محازات، مقاسات، مفاجات، موالات، مدارات، مارات، مماشات، مراعات، وغیره؛ و فقط در صورتی که تاء زایده یا غیر اصلی در ترکیب عربی (مثلاً در حالت تنوین یا اضافه) واقع شود آن را بصورت تاء مربوطه (ة گرد) باید نوشت: بغتة، غفلة، بعبارة اخرى، قاضی القضاة، کافی الکفاة، عین القضاة، مدّة العمر، دائرة المعارف، مفصلة الاسامی، حشمة الدتوله، قدرة الله، هبة الدین، وغیرها - ولی اگر تاء آخر کلمه اصلی وغیر زائده باشد آن را هم نباید بصورت تاء مربوطه نوشت (مثل موقت و موقتا) - تاء آخر هر کلمه عربی دیگری اگر در فارسی بصورت تاء مربوطه نوشته شود مانند هاء غیر ملفوظ فارسی خوانده میشود: جمله، محاربه، بلیه، مرحله، رویه، قبیله، ناحیه، فوق العاده و بالنسبه و بالمره و فی الجملة و البتة (با اینکه ترکیب آنها عربی است)، و نظایر اینها.

حال در این جامع التواریخ چاپ آقای پروفیسور آتش بنده قاعده مطردی

ندیدم، بلکه هر يك از کلمات سابق الذکر در این کتاب گاهی بتای کشیده نوشته شده است و گاهی بتای گرد؛ و راستی من ندانستم در کجاها باین صورت چاپ کرده‌اند و کجا بآن شکل.

یکی دیگر از قواعد رسم الخط فارسی که باعتقاد بنده باید رعایت و متابعت کرد اینکه «و» (واوربط و عطف) چون در تلفظ فارسی زبانان در صورتی که بین دو کلمه واقع شود (مثل من و تو) معمولاً جزء کلمه اول و بصورت ضمه‌ای برای حرف اخیر آن محسوب میشود، در نوشتن و در چاپ باید آنرا بکلمه قبل از او نزدیک کرد و چسباند، و هرگز بقاعده زبان عربی عمل نکرده آنرا بلفظ دومی نچسباند، و در اول سطر نیاورد، مگر اینکه جمله‌ای به او شروع شود که ve یا vo تلفظ کنندش، و جز در کلماتی از قبیل و غیره، و حال اینکه، و او اینکه، و انگهی. اما در این جامع التواریخ با او عطف فارسی مثل او عطف عربی معامله کرده و آنرا همیشه بکلمه بعدی چسبانده‌اند.

البته این دو نکته، یکی راجع بتاء آخر کلمات و دیگری در باب او، شاید در جائی بدین صراحت نوشته و بیان نشده باشد، و انگهی در کتبی که در ایران چاپ میکنند و در نوشته فضلی ایران هم ممکنست بر خلاف این دستور عمل شود، و مخصوصاً در کلمات حیات و زکات و صلوات و مشکات ممکنست اکثر مردم همان رسم الخط قرآنی را بکار برده اینهارا حیوة و زکوة و صلوة و مشکوة بنویسند. ولی این رسم الخط را خود عرب هم در غیر آیه قرآنی پیروی نمیکند و میگویند خطان لا یقاس بهما: خط العروض و خط القرآن، و در فارسی بطریق اولی نباید متابعت شود.

حال پردازیم بسایر کلمات و الفاظی که در این جامع التواریخ باعتقاد این بنده درست چاپ نشده است و گمان میکنم آقای مصحح فاضل را مسؤول آنها باید شمرد.

ص ۱ س ۵ نبنی - نبد جمع نبنه یا نبنده است که بمعنی ناحیه و قطعه‌ای از چیزی است. آنچه در معنی «مختصری، شمه‌ای، قدری» و امثال اینها در فارسی متداول است «نبنی» است، و در همه این موارد لفظ مفرد بکار برده میشود.

ص ۵ س اخیر حاشیه ابن البتکین - این غلط در اصل تاریخ عتبی چاپی (الفتح الوهبی ص ۵۶ ج ۱ متن و حاشیه) و در ترجمهٔ یمنی (ص ۲۴ چاپی) نیز هست. اینجا بحث از خود البتکین است نه از فرزند او، وانگهی فرزند وی مکنی به ابواسحق نبود. ابواسحق کنیهٔ البتکین بود، و سبکتگین در زمان سپهسالاری یا امارت او بخراسان آورده و باو فروخته شد. داستان سبکتگین چنانکه سابقاً اشاره کردم از قول خود او در تاریخ بیهقی (چاپ فیاض ص ۲۰۱ تا ۲۰۳) نقل شده است. بعد از آنکه البتکین بفرزین در گذشت فرزند او اسحق و بلکاتگین و پیرای یکی پس از دیگری بامارت نشستند تا نوبت بسبکتگین رسید. غرض اینکه اسحق فرزند البتکین بود و در جملهٔ مذکور لفظ « ابن » زائد است.

ص ۷ س ۲ شدت مجاهدت - صواب « مدت مجاهدت » است چنانکه در نسخهٔ A بوده است.

ص ۷ س ۷ بایتوز نامی امیری، - صواب ضبط نسخهٔ A است « بایتوز نام امیری این ولایت بقهر از دست او بیرون کرد » یعنی امیری که نام او بایتوز بود الخ.

ص ۱۲ س ۹ چنانچه - چنانکه درستست مطابق نسخهٔ H.

ص ۱۴ س ۶ تقضی - تقضی درستست بصاد مهمله.

ص ۱۵ س ۱ بُردگی - ضمهٔ باء نمیدانم از برای چیست. بُردگی می گرفت

(= به بردگی) ضمهٔ نمی خواهد. ص ۱۲۶ نیز دیده شود.

ص ۱۶ س ۱۳ لشکری که - حاشیهٔ مربوط باین لفظ ناقص شده است، ولی

معلوم میشود در نسخهٔ A « لشکری را که » بوده است و صواب همین است لا غیر.

خواست تالشکری را که ازدیاز ترک بقصد او آمده بودند جواب دهد.

ص ۱۸ س ۶ بالتزام حمل موعود گردانید و اقامت رسوم خدمت ایستادگی

نمودند - باین صورت جمله فاسد و مضطرب و بی معنی است. « موعود گردانید » در دو

نسخهٔ A و E نبوده و در ترجمهٔ یمنی هم نیست و زائد است. بجای آنچه در متن چاپ

کرده‌اند در نسخه A « حمل و اوتاد » داشته که تحریف « حمل و اتاوت » ترجمه یمنی است و صحیح جمله چنین : بالتزام حمل و اتاوت و اقامت رسوم خدمت ایستادگی نمودند .

ص ۱۹ س ۷ ابوالحسن عبدالله بن احمد - کنیه و اسم این وزیر ابوالحسین عبیدالله بوده است و اوعتبی یعنی از آل عتبه بوده است ، و در اینجا از قراری که آقای پروفیسور آتش در حاشیه می نویسد تمام نسخ چنین بوده و غلط از مصنف اصل باید باشد و صحیح آن را در حاشیه آورده است. اگر در موارد دیگر هم همواره همین کار را کرده بود و هرگز غلطی از غلطهای مصنف را تصحیح نکرده و چیزی برخلاف نسخ مورد استفاده در متن نیاورده بود این راهم جزء اغلاط مصنف درج می کردم .
ص ۲۰ س ۶ و تصاریف - صواب « و بتصاریف » است .

ص ۲۲ س ۱۴ انفاض - هیچ نسخه چنین نبوده و درست هم نیست . فرستادن مراد است و ظاهراً ایفاد بوده است که بجای آن گاهی انفاذ می نویسند .

ص ۲۳ س ۱۱ مقاسات - در ترجمه یمنی « در مقاسات » است و صواب همین یا « بمقاسات » است .

ص ۲۳ س ۱۳ امارت - چرا مشدد چاپ شده است نمی دانم . امارت بدون تشدید بمعنی نشان و علامت است ، و اینجا لفظ جمع آن بایست بکار رفته بوده باشد : آثار ضعف و امارات عجز .

ص ۲۴ س ۵ مجال قبح یافتند - صواب « مجال فسیح یافتند » است .

ص ۲۴ س ۱۰ مخالفتان - صواب مخلفان است یعنی بازماندگان . کسی جان و سر و قایه هم وارثان و هم مخالفتان کسی می کند ؟ (ص ۸۷ نیز دیده شود) .

ص ۴۳ س ۱۱ اکفاء - باز تشدید بی مورد است . اکفاء (بوزن افعال) جمع « کف » است یعنی اقران . ولی در این عبارت اصلاً اقران و اکفاء نامناسب است . در ترجمه یمنی چاپی چنین است : بر اقران روزگار و کفات عصر میریز . و مسلماً کفات

مناسبتراست ، اما « اقران روز گار » را چه باید کرد ؟

ص ۴۵ س ۶ مساحت - صواب مسامحت است ، یعنی اکتفا

ص ۴۷ س ۴ بی استجازات - صواب « بی آنکه استجازات » است

ص ۴۸ س ۲ : « مَلِك بخارا - صواب « مَلِك بخارا » است بضم میم ، یعنی پادشاهی و مملکت . چونکه پادشاه از نظام نمی افتد .

ص ۵۰ س ۴ مترصد - يك واو عطف قبل ازان لازم است ، منتظر وصول

بغرا خان و مترصد میعاری که میان ایشان بود .

ص ۵۱ س ۱۲ بهوای - امروز بفارسی می گوئیم از چیزی متأزی شد ، در

ترجمهٔ یمنی چاپی هم فعلاً « از هوای بخارا » دارد . مع هذا بعید نمی دانم که « بهوای بخارا متأزی شد » در اصطلاح قرون ششم و هفتم صحیح بوده باشد .

ص ۵۱ س ۱۷ نقاضات - نقاضه بمعنی ریسمان و طنابی است که از مو بافته باشند

و اینجا معنی نمی دهد . صواب نقاضات است و در حاشیهٔ ترجمهٔ یمنی چاپی چنین تفسیر

شده است که : آنچه از جامه و مثل آن ساقط و ریخته شود چون او را تکان دهند و

بجانبانند ، و مراد اینجا ضعفاو عاجزین عسکرند که گویا از عسکر باز افتاده و ریخته

و ساقط شده اند (ص ۱۲۱) . نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ص ۵۷ س ۱۰ گناه فرمود - صواب « گناه عفو فرمود » است ، و این ممکنست

غلط چاپی باشد که از نظر مصحح محترم رد شده است .

ص ۵۷ س ۱۶ تا ۱۷ رسولان ... باز گشتند ... بوز بگشتند - صحیح آن در

نسخهٔ E موجود بوده است : رسول ناصرالدین چون باز گشت بر فوجی که طلیعهٔ

ابوعلی بودند بگشت . و فقط بدین صورتست که الفاظ « درو » و « تو » در سطر ۱۸

مرجمی خواهد داشت .

ص ۵۹ س ۱۲ امیر - در نسخهٔ E نبوده و صواب حذف آنست : امیران

سبکتگین و محمود ، چنانکه امروز نیز می گوئیم : آقایان استادان آتش و آرات

باهم سفر رفته بودند .

ص ۶۴ س ۱۵ نباید - بی شك « باید » درست است چنانکه در یکی از نسخ بوده است . باو گفتند بر عقب امیران باید رفت، و او غفلت کرد و نرفت چنانکه از دنباله عبارت روشن میشود .

ص ۶۸ س ۱۱ تحویل جستند - صواب « تحویل جستند » است .

ص ۶۹ س ۶ و باستظهار - و او زاید است و مطلب دنبال جمله سابق است : فایق و ابوعلی باستظهار آنکه ناصرالدین سبکتگین از راه بیابان بر عقب ایشان نتواند رفت راه بیابان آمل شط رفتند .

ص ۷۴ س ۱۱ اغراض - اغراض از باب افعال بعین مهمله درست است .

ص ۷۵ س ۱۲ ناصرالدین - ناصرالدین را « صواب است .

ص ۷۵ س ۱۵ ختل از قراری که در حاشیه می نویسند ضبط دو نسخه A و II

چنین بوده است و آن درست نیست ، صواب ختل است .

ص ۸۶ س ۹ و ص ۱۲۴ س ۱۲ صاغری ، مراد جام شراب است . صاغری بصاد

برای چرمی که از کفل حیوانات میسازند درست است ، اما ساغر شراب نوشی آیا هیچ وقت بصاد نوشته نشده و آیا ربطی به صاغری دارد یا نه ، بنده تحقیق نکرده ام .

ص ۸۷ س ۲ مخلفات - چنانکه بمناسبت ص ۲۴ گفته شد مخلفان درستست

بمعنی بازماندگان .

ص ۹۰ س ۱۷ تقضی - سابقاً (ص ۱۴) همین کلمه تقضی چاپ شده بود ، و

صواب چنانکه گفته شد تقضی بفاء است و صاد مهمله ، بمعنی بر آمدن (از عهده کاری) .

ص ۹۶ س ۱۷ تلطفا - صواب ملطفها است (ص ۹۴ س ۹ ملطفات دیده

شود) و آن نامه های کوتاه روی کاغذهای نازک و کوچک است که پنهانی باین و آن می نوشته اند .

ص ۹۵ س ۹ بشچه - معلوم نشد چرا این لفظ را بدین صورت ضبط کرده اند و

حال آنکه خودشان می گویند تمام نسخ و اصل عثمی عربی غیر ازین داشته ، و ظاهراً صواب آن بشنجه باشد .

ص ۹۹ س ۲ سیب - صواب « سیب » است چنانکه در نسخه A است .

ص ۹ تدییر - صواب « بتدییر » است مطابق با نسخه A .

ص ۱۳ فضول - صواب « فصول » است « ... »

ص ۱۴ مسترید - صواب « مستزید » است یعنی دلگیر و دل آزرده .

ص ۱۰۰ س ۴ تسیب - در ترجمه یمنی چاپی تثبیت است و هیچ يك صحیح

نیست ، و صواب تسیب است یعنی وصول کردن مالیات تا دینار آخر - و تفصیل این مطلب بمناسبت مسلمان (بجای مسیبان) که در صفحه ۱۷۲ و ۱۷۷ آمده است خواهد آمد .

ص ۱۰۰ س ۷ بمصادرت - غلط است و « بمضادرت » یعنی لجاج و ضد یکدیگر

عمل کردن درست است چنانکه در ترجمه یمنی است .

ص ۱۰۰ س ۱۸ فلانات - این لفظ و قلابات و کلایات که در نسخه های دیگر

آمده است هیچ يك معنی ندارد ، و شاید همان ولایات که در ترجمه یمنی آمده است درست باشد .

ص ۱۰۶ س ۱ او توفر - ظاهراً « او و توفر » درست است یعنی باضافه يك و او

عطف ، چنانکه در ترجمه یمنی هم هست .

ص ۱۰۷ س ۱۱ انحزال - بجای مهمله معنی ندارد ، صواب « انخزال » است که

در کلیله بهرامشاهی هم آمده است ، و در کتاب الامتاع والمؤانسه ابو حیان توحیدی

(ج ۲ ص ۱۵۷) این عبارت دیده میشود که « فلاتسل عمادها نامن الفرخ والاستبشار و

ثاب الینا من السرور والارتیاح و زال عنا من الانخزال و الانکسار » . بص ت در آخر

جلد سوم کتاب الامتاع والمؤانسه نیز رجوع شود .

ص ۱۰۷ س ۱۹ مخارف - صواب « مخارق » است .

ص ۱۰۸ س ۸ بأوز کند - صواب بکاف فارسی است (به اوز کند) چنانکه در

حاشیه همان صفحه از شرح منینی بر کتاب یمنی عتبی نقل شده است، و در بعضی از کتب عربی آن را اوزجند نوشته‌اند از مقوله خجند، نه مانند خووند و سمرقند و تاشکند.

ص ۱۰۸ حاشیه بر سطر ۸ بحر که مختلفه - صواب « بحر که مختلفه » است، یعنی زای اوزگند ساکن نیست و متحرک تمام هم نیست بلکه در کتی خفی و خفیف دارد. ص ۱۱۰ س ۷ آل عباس - این از آن تصحیفهای مضحک است. اصل کلمه اغباش بوده است جمع غبش بمعنی تاریکی آخر شب، و نمی‌دانم این تصحیف در نسخ اصل بوده است یا در این نسخه چاپی پیدا شده است. اگر در نسخ بوده است مصحح فاضل بایست در آن دقت کرده و آن را درست کرده باشند.

ص ۱۱۰ س ۱۴ واستظهار - « باستظهار » صواب است.

ص ۱۱۱ س ۱۷ بگشتند - غلط واضح است و صواب آن بشکستند. شیخ لشکری را لشکر دیگر بالتام نمی‌کشد، وانگهی در صفحه بعد می‌گوید منتصر برآه ایورد بیرون رفت.

ص ۱۱۲ س ۱۹ بوزید - اگر روی این فعل باید حرکات گذاشت پس بوزید باشد بهتر است!

ص ۱۱۳ س ۸ قدم گزاردند - قدم گزاردند. قدم ادا کردنی و تعبیر کردنی و بیان کردنی نیست که بگزارند. نهادنی است، پس « می‌گذارند ». در صفحه ۱۰۶ س ۴ نیز « قدم گزارده » چاپ شده، پس غلط حر و فحش نباید باشد. ص ۱۱۳ س ۱۳ و اطلاق - يك « ب » لازم دارد، و در ترجمه یمنی « و باعتاق و اطلاق » آمده است.

ص ۱۱۳ س ۱۷ ناگاه بر روی یخ بند پاشیدند و بگذشتند - بر روی یخ بند چه پاشیدند تا توانستند از آن بگذرند؟ گاه! پس بفرمود تا گاه بر روی یخ بند الخ ص ۱۱۳ س ۱۸ عمل کرد - صواب « عمل کرده » است، بلکه بهتر از آن ضبط

دو نسخه جامع و نسخه چاپی ترجمه یمینی است: روز شده بود و آفتاب طلوع کرده .
ص ۱۱۴ س ۳ اشفاق سایه - « اشفاق و سایه » صوابست .

ص ۱۱۵ س ۱۳ یکدیگران - یکدیگر هر گز جمع بسته نمی شود ، صحیح
ضبط نسخه A است: یکدیگر را . یکدیگر را با الف و نون جمع بستن بی شباهت به
« مرد انشایان » در چاپ آقای پروفیسور آتش از ترجمان البلاغه نیست که موضوع
مکابره و محاجه ایشان با مرحوم ملك الشعراى بهار بود .

ص ۱۱۵ س ۱۶ شده - شده بودند . « بودند » در دو نسخه اصل و در ترجمه یمینی
هست و ضروری است .

ص ۱۱۶ س ۳ در عوادی میگردد - معنی ندارد . صواب ضبط یکی از نسخ اصل
و نسخه ترجمه یمینی است ، « عوادل » ، که بمعنی طرق مائله از شاهراه ، یعنی بیراهه ها
است . میگردد هم بجای « تردد میگرد » نشسته است .

ص ۱۱۶ س ۵ قیطان - قطنان یا قطوان .

ص ۱۱۸ س ۱۳ امداد و جوه او - صواب « انسداد و جوه مطالب او » است .

ص ۱۱۹ س ۴ بدریاء مرغ - صواب « بدیه مای مرغ » است چنانکه از حاشیه
روشن میشود .

ص ۱۲۲ س ۶ مال متوجهات - « مال و متوجهات » درستست چنانکه در نسخه
A آمده است .

ص ۱۲۳ س ۳ محاربه - صواب « بمحاربه » (ترجمه یمینی : بمحاربت) .

ص ۱۲۵ س ۱۱ از پیش - صواب ضبط دو نسخه دیگر است بدون « از » .

ص ۱۲۶ س ۱۰ برده - صواب « برده » است . شاید « ببردگی » در صفحه ۱۵ س ۱

نیز بهمین مناسبت « ببردگی » چاپ شده بود ، بعبارة اُخری محتمل است که آقای
پروفیسور لفظ برده بمعنی بنده و عبود عییدرا « برده » میخوانند .

ص ۱۲۷ س ۱۸ زبأ - در تلفظ امروزی ماو در لغت‌های فارسی « زبأ » است و

گویا با زنویا یکی باشد.

ص ۱۳۰ س ۱۳ - رفاهیت - کلمات رفاهیت و کراهیت و صلاحیت و عافیت بدون تشدید است و از مقوله اسماء مصادرمختوم به یت نیست.

ص ۱۳۱ س ۱ - آن مرد را - صواب « آن مرده را » است.

ص ۱۳۱ س ۱۷ معمور - معمور که در نسخه A هم آمده است صواب است.

ص ۱۳۳ س ۱۳ می شوز - « می شد » صواب است که در نسخه A بوده است.

ص ۱۳۴ س ۱ تردد - صواب « تودد » است.

ص ۱۳۴ س ۲ مشعوف - صواب « مشغوف » است. کسی را که عشق و میل و

محبت چیزی بشغاف قلب او رسیده باشد مشغوف می گویند. و از شغف بمعنی شادی

مشعوف که در فارسی متداول است اگر درست هم باشد با جمله هائی که در آن « مشغوف - »

بکار رفته جور نمی آید.

ص ۱۳۷ س ۷ خپاشك - هر سه نسخه از قراری که در حاشیه میگویند چنین

داشته است مع هذا غلط صریح است و صحیح آن (چنانکه از شرح منبئی در حاشیه همین

صفحه نقل کرده اند) چناشك است. در باب این کلمه و محل آن رجوع شود به جلد سوم

یادداشت‌های مرحوم محمد قزوینی ص ۳۹ تا ۴۴.

ص ۱۳۷ س ۱۴ کرانگیر - صواب ظاهرأ کرانگیر Korangiz است و

صورت دیگر آن (یا تلفظ آن بکتابت دیگر) کورنکیج - ص ۱۶۴ نیز دیده شود.

در فرهنگ اسامی ایرانی تألیف یوستی این اسم بهیچ يك از اشکال - Kor و - Kûr

و - Gor و - Gur یافت نشد.

ص ۱۴۲ س ۷ درایت ... منفرد - ظاهرأ « درایت ... متفرد ». شمشیر با درایت

کاری ندارد، و متفرد هم وزن متبجر باید باشد که در آخر قرینه اولی آمده است.

ص ۱۴۲ س ۱۵ در شغف هوا وسلوك ولاء او قدم گزارز - صواب ضبط ترجمه

یمینی است که: در شغف هوا وسلوك ولاء او قدم گذارد. این از آن مواردیست که در

آن مصحح نباید بندهٔ نسخ اصلی خویش باشد و بماند دیگر رجوع کرده عقل خود را بکار بیندازد و الفاظ بی‌معنی کتاب را تصحیح کند .

ص ۱۴۳ س ۳ اموال - بعد از این کلمه « در صحبت او بفرستاد » ترجمهٔ یمنی لازم است و نه جملهٔ شش سطرهٔ هیچ فعل نخواهد داشت .

ص ۱۴۵ س ۲ برشق - برشق صوابست - رشق سهام و مشق سنان .

ص ۱۴۷ س ۵ نیت مثنی کرد - نیت غزومثنی کرد ، چنانکه در نسخهٔ A است .

ص ۱۴۷ س ۱۴ بر پشت اُفیال و اُحمال - بر پشت اُفیال و اُجمال (جمع جمل

یعنی شتر) .

ص ۱۴۸ س ۱۴ شخنه گی - صواب شخنگی است . از کلمات عربی الاصل

مختوم بتائی که در فارسی بهاء غیر ملفوظ بدل کرده اند اسم مصدر یائی بشیوهٔ کلمات

فارسی سازند وهاء را بدل بگاف کنند ، مثل جملگی ، فعلگی ، عملگی ، قابلگی ،

یعرضگی ، بیقاعدگی ، دو طایفگی ، همقبیلگی - از مقولهٔ بندگی ، خانگی ،

دیوانگی ، داروغگی ، هم‌پیاگی ، بیکبارگی . هر که غیر ازین نویسد غلط نوشته باشد .

ص ۱۴۹ س ۱۰ سیل محتاج - صواب سیل تجاج است ، وضبط نسخهٔ A نزدیک

باین بوده است .

ص ۱۵۵ س ۵ حصین هیکل - حصن هیکل صوابست یعنی هیکل او مثل

حصنی بود .

ص ۱۵۵ س ۹ بیابان قلعه - صواب بیابان قلعه است چنانکه در ترجمهٔ یمنی

است ، اگرچه بنده « بیای قلعه » را ترجیح میدادم .

ص ۱۵۵ س ۱۰ برتند کوهی - برسر کوهی باید باشد .

ص ۱۵۵ س ۱۵ تا ۱۶ قوت مقاومت برحروب ... ندیدید - صحیح آن ، قوت

مغاویر حروب ... بدیدند (ترجمهٔ یمنی) . مغاویر جمع مغوار است بکسر میم به معنی

کثیر الغارة .

- ص ۱۵۶ س ۵ رحال و جمال - همه نسخ رجال و جمال بوده است یعنی مردم و شتران - مسلماً بر پشت رحال معنی ندارد. در ترجمه یمنی «افیال و اجمال» است چنانکه در صفحه ۱۴۷ س ۱۴ گذشت و این باید درست باشد.
- ص ۱۵۸ س ۵ می راند از آن - می راند و از آن.
- ص ۱۵۸ س ۱۵ بامانت خلافت - بامانت و خلافت.
- ص ۱۵۹ س ۶ بفر - صواب - بفر (ترجمه یمنی: بفر).
- ص ۱۵۹ س ۷ افتقار محجت و موقف امامت - الفاظ بی معنی است و ظاهراً صواب ضبط ترجمه یمنی است (ص ۳۰۹): افتقار بموقف امامت.
- ص ۱۶۱ س ۷ کراهیت - کراهیت بتخفیف درستست چنانکه سابقاً بیان شد.
- ص ۱۶۳ س ۸ کار متمشی شود - کار او متمشی شود، یا کار پسر (چنانکه در ترجمه یمنی چاپی است) متمشی شود.
- ص ۱۶۴ س ۱۲ کورتگین بن جستان - در زمان قدیم يك نفر دیلمی جستان نام ممکن نبود پسر خود را بنام ترکی کورتگین بنامد، امروز است که اولاد داریوش از اسم چنگیز و هلاگو و سوزان و ماری ابائی ندارند. بهر حال اسم این مرد ظاهراً کورنگیز بوده است چنانکه شبیه آن در صفحه ۱۳۷ گذشت. اصل عتبی چنانکه در حاشیه همین صفحه گفته اند کورکیز داشته و در ترجمه یمنی کورنگیز است بانسخه بدل کورکیز و کورشیز. در این قبیل موارد باید صحیح را در متن گذاشت و ضبط نسخ اصل را در حاشیه آورد و با دلایل علت این تبدیل را گفت. خاصه که آقای پروفیسور آتش همیشه مقید بمتابعت نسخ نبوده اند. مثلاً در همین صفحه و صفحه بعد «بخوس» را که در همه نسخ بچوبین بوده است بر طبق اصل یمنی چنانکه باید درست چاپ کرده اند.
- ص ۱۶۵ س ۱۷ عصیبت و توشیح ... و تسمیر - صحیح اینها: عصمت و توشیح ... و تسمیر است.
- ص ۱۶۶ س ۲ پذر خویش نشاط جرأت - صواب: نذر خویش نشاط حرکت.

ص ۱۶۷ س ۸ نقل و اِرساد - نقل اِرساد (بدون واو) صواب است، یعنی سنگینی کمین کردن ایشان بر قافله‌ها و کاروانها را زدن .

ص ۱۶۸ س ۳ بسوری - صواب « به‌پرسوری » است چنانکه در سطر ۱۶ و ۱۲ همین صفحه پرسوری آمده است ، و در حاشیه از عتبی نقل شده است « ابن سوری » ، و در ترجمهٔ یمنی هم « ابن سُورَى » دارد .

ص ۱۶۸ س ۳ قصبهٔ قبضه که - صواب : قصبه‌ای که .

ص ۱۶۸ س ۹ از موافقت - صواب : از مواقف

ص ۱۷۱ س ۱۰ قیسوری - صواب : فنصوری (بحواشی دیوان ناصر خسرو

ص ۶۳۲ ستون ۱ رجوع شود). نسخهٔ نا گویا درست داشته‌است، دو نقطهٔ فاء و نون را مصحح فاضل نقطهٔ قاف تصور کرده‌است .

ص ۱۷۲ س ۳ بسقوط - صواب : بسقوط .

ص ۱۷۲ س ۷ هبای منشور - هبای مِبشوث درستست .

ص ۱۷۲ س ۱۳ تا ۱۴ باستیفاه باقی مسلبان - غلط است ، « باستیفای (یا برطبق

ترجمهٔ یمنی : باستحاث) باقی مسببان » صواب است چنانکه در نسخهٔ A بوده است ، یعنی

اینکه طلبکاران بكمك مأمورین مالیات بگیر (مسببان) بگماشت که باقی راتا دانگ

آخر از او بگیرند (استیفا یا استحاث کنند). تسیب از اصطلاحات مالیاتی قدیم است و

در مفاتیح العلوم خوارزمی س ۴۱ چنین بیان شده است که موجب کسی را بر مال

متعذر الوصولی حواله کنند تا صاحب حواله در وصول آن مال کمک عامل باشد (حاشیهٔ

آقای دکتر فیاض بر بیهقی ص ۲۵۷) . در متن بیهقی آمده است : من که بوسهلم

لشکر را بر یکدیگر تسیب کنم و بر آنها بنویسند تا این مال مستغرق شود، و بیستگانی

نباید داد يك سال تا این مال مستغرق شود (ص ۲۵۷) ؛ و نیز صفحهٔ ۲۵۹ س ۱۴ و ۱۵ دیده

شود) . در شعر قوامی رازی آمده است (دیوان چاپ محدث ص ۹۰) :

مسبب از توبیخ و شکنجه بستاند هر آنچه جمع کنی سالها برنج و عذاب و در تاریخ بیہق (چاپ بہنیمار ص ۸۰) آمده است : و می ترسم کہ ناگاہ مسببان چون لعنت کہ بر ابلیس فرود آمد بسر من فرود آیند . و در ترجمه یمینی (ص ۱۱۲ چاپ طهران) آمده است : پس تند گریہای بتعرف او بدیوان عرض کردند و اورا بگرفت بدست مسببان جافی باز داد تا آنچه داشت بستند ؛ و مصحح در حاشیہ گفته است : مسبب کسی را گویند کہ حاکم اورا معین کند بجهت وصول مالیات و بیت المال و شاید کہ جمالہ و خدمتگارانہ ہم بجهت آن از برای وی مقرر بدارند ، و این زمان اورا محصل گویند .

ص ۱۷۳ س ۷ مجالس اہل علم - صواب مجالست اہل علم است .

ص ۱۷۷ س ۲ آبی بر چشم - صحیح آبی بر آتش خشم است .

ص ۱۷۷ س ۱۰ مسلبان - در دو نسخہ بودہ است « مسببان » ، و چنانکہ در چند

سطریش ازین توضیح دادہ شد ہمین صحیح است .

ص ۱۸۰ س ۱۰ نوشته ، و - نوشته ، فرستار و (چنانکہ در ترجمه یمینی است) .

ص ۱۸۰ س ۱۴ بشیب و فراز - نشیب و فراز .

ص « « « مقناطیس وار - مقناطیس وار - مقناطیس از کلمہ یونانی

Magnetis گرفته شدہ است و فقط بعین صحیح است . در صفحہ ۲۵ س ۱ نیز بمقناطیس

بقاف چاپ شدہ است بنا برین غلط مطبعہ ای نیست .

ص ۱۸۱ س ۴ و تیرہا و ژوپین - و بتیرو ژوپین صحیح است ، ترجمہ یمینی

« بزخم تیرو ژوپین » دارد .

ص ۱۸۱ س ۹ و چون - و او زاید است ، جملہ وصف جسدا بو عبد اللہ طائی است .

ص ۱۸۱ س ۱۲ بنزداو - او ببرد (در ترجمہ یمینی «او» ساقط شدہ است) .

ص ۱۸۳ س ۳ اسلام افراشتہ - صواب : اسلام بعز آن (یا : بفرآن) افراشتہ .

ص ۱۸۳ س ۳ بأفویق توفیق و - بی معنی است و جملہ ناقص . صواب : با رفیق

توفیق متربی شدہ و

- ۱۸۳ س ۵ کند ، که - « کند ، جایی که ، صوابست .
- ۱۸۳ س ۱۱ از تاب آن - صواب «ارباب آن» است . در جمله قبلی وصف مسلمین شده است که حمله کردند و هندوان را در میان آن مخارم ریختند ، و در این جمله هندوان را ، که راه گریز گرفتند . مسنداًلیه این جمله «ارباب آن حراب و ضراب» است .
- ۱۸۴ س ۱۰ نسبت او اختزالی - نسبت اختزالی (اوزاید است) .
- ۱۸۴ س ۱۳ احترام هواجر - «احتمام هواجر هوا ، صوابست . احتدام در یکی از نسخ هم بوده است منتهی بی نقطه ، و از ریشه حزم باب افتعال اصلاً نیامده است .
- ۱۸۶ س ۱۴ بگشتند - صواب : نگشتند (نسخه B درست داشته) .
- ۱۸۷ س ۷ طیت - خطاست ، طویت است چنانکه در دو نسخه دیگر بوده .
- ۱۸۸ س ۸ باعاف سؤال - باعاف سول باید باشد . سؤل برای اینکه با مأمول سجع آید بتلین همزه سول میشود ، چنانکه در صفحه ۱۵۳ س ۱ باس باید باس شود برای سجع آمدن با فراس . در فارسی این تلین همزه در الفاظی مثل کأس و یأس و رأس و رأی و رؤس امری عادی است ، و حتی در خود عربی هم فراوان میآید چنانکه مثلاً زئب در قافیه زیب خوانده میشود و شأم و شام شده است .
- ۱۹۲ س ۱۳ در میان ری - در میان اهل ری .
- ۱۹۴ س ۱۶ مشبع - مشبع از باب افعال صوابست .
- ۱۹۶ س ۵ بمواضع - بموضع .
- ۱۹۷ س ۹ زؤب - باین صورت در صورتی درست است که همزه وسط ساکن باشد . ولی اینجا مصدر و بروزن نزول باید باشد و زؤوب نوشته میشود ، از مقوله رؤوس ، زؤوب و رؤوس هم مینویسند ولی بهتر همانست که پیش گفته شد .
- ۲۰۰ س ۹ با استواء - صواب : تا استواء ، یعنی تاظهر .
- ۲۰۲ س ۴ و ۳ - دو سطر دنبال یکدیگر باید خوانده شود . «درین آیام ، صله اگرچه است که در صفحه قبل س ۱۵ آمده است .

ص ۲۰۲ س ۸ بدو عالم - بدو عالم درست است : بدو بجای بدو ، از مقوله جزو بجای جزء . همین کلمه در ص ۲۰۶ س ۵ نیز بدو چاپ شده است. مولوی گوید (متنوی چاپ نیکلسن دفتر چهارم ب ۲۸۳۶) :

کرمکی کاندر حدث باشد دفین کی بدانند آخر و بدو زمین
ص ۲۰۴ س ۶ می گزارذ - صواب « می گذارذ » از گذاختن است ، و بهیچ صورت دیگری نمی توان آن را خواند .

ص ۲۰۵ س ۱۲ تاچیپال ... ثبات نماید - جیپال مدتی بود در گذشته بود ، و بعید است که رای قنوج هم بنام جیپال بوده باشد. در ترجمه یمنی آمده است که تامگرراجیپال الخ. در تاریخهای هندی و انگلیسی نیز نام این پادشاه را جیپال Rājyapāla ذکر شده است (تاریخ هندوستان بانگلیسی جلد پنجم تحت عنوان *The Struggle For Empire* دیده شود).

ص ۲۰۶ س ۲ در آن آب سوزانند - سوزندگی آب تازگی دارد. از خاصیتهای آب شستن هست، و شورانند که در ترجمه یمنی آمده است بنابراین باید درست باشد، والله اعلم .

ص ۲۰۷ س ۶ محلجان - در حاشیه نوشته اند « لعله حلاجان » - یعنی که محلج را که بمعنی حلاج است نپسندیده و خواسته اند که خورحلاج اینجا باشد . ولی آخر آن جناس خط که بین محلجان و محلجان است و منظور ناصح بن شرف جرفازقانی بوده است چه می شود ؟

ص ۲۰۸ س ۴ مناطحه - صواب : بمناطحه .

ص ۲۰۹ س ۹ میگشتند - فعل راجع است به « وجوه رواتب و مواجب ایشان » ، و این جا در فارسی قرن ششم و هفتم و هشتم هرگز فعل جمع نمی آوردند ، و میگشت صوابست چنانکه در جمله بعدی .

ص ۲۰۹ س ۹ رابح میرسید - رایج میرسید ، چنانکه در نسخه A هم بوده است .

ص ۲۰۹ س ۱۷ مطلب ناقص مانده است و مصحح در حاشیه گفته که «انجام سفر افغانیان در نسخه‌ها موجود نیست» و حال آنکه نسخه ترجمهٔ یمنی اسعد افندی در دست ایشان بوده است و از آن می‌توانسته که این عبارت را نقل کند: و ناگاه در سر ایشان افتاد و شمشیر در ایشان بست و خلقی را بقنا آورد و باقی را آواره و متفرق گردانید و باغز نه آمده بقیهٔ سال خواست که الخ

ص ۲۱۰ س ۸ بسته و از آب - و او زاید است. این نوع ترکیب است که امروزه فعل وصفی نامیده میشود. در عصر ناصح بن شرف کمتر بوده است و او فعلها را تمام نوشته بوده است: کردند و بستند و گذشتند؛ و چنانکه از حاشیهٔ این صفحه معلوم میشود در نسخه H نیز چنین بوده و حق این بود که مصحح ازین متابعت می‌کرد، چونکه معلوم میشود رشیدالدین این افعال را تغییر نداده بوده است. ولی وقتی که فعل وصفی بکار می‌برند باید قاعده را رعایت کنند. اگر در عبارتی قبل از فعل تمام فقط يك فعل وصفی باشد، آنرا بدون واو باید آورد، و اگر بیش از یکی باشد فعل وصفی آخری که قبل از فعل تمام می‌آید باید بدون واو باشد، چنانکه در این عبارت است: غلامان خویش را فرمود تا خیکها پر بار کرده و بر شکم بسته از آب بگذشتند. یعنی در حالتی و بوصفی که خیکها را پر بار کرده بودند و بر شکم بسته بودند از آب گذشتند.

ص ۲۱۵ س ۹ بماند - صواب «نماند» است چنانکه در نسخه A است یعنی مُرد، و محتاج بگفتن نیست که این سال ۴۲۴ درست سال مرگ احمد بن الحسن میمندی وزیر است (بیپقی دیده شود).

ص ۲۷ س ۱۰ بردند - اگر در حاشیه نوشته بودند که صحیح این کلمه در دو نسخه A و B موجود بوده و ایشان ضبط غلط را از نسخه H اختیار کرده و در متن گذاشته‌اند من این را يك خطای مطبوعه‌ای تصور می‌کردم، چون بسیار واضح است که لشکری لشکر دیگری را نمی‌بردند، درست است، یعنی بشکستند و مغلوب کردند. در تاریخ بیپقی (چاپ فیاض ص ۳۵۴ و ۵۴۷ و ۶۳۹) این سه عبارت دیده‌شود:

در تواریخ چنان میخوانند که فلان پادشاه فلان سالار را بفلان جنگ فرستاد و فلان روز جنگ با صلح کردند و این آن را یا او این را بزد. کار مخالفان امروز بمنزله رسید که دو سالار محتشم را با چندین لشکرهای گران بزدند. وی بدین سخن مرموز آن خواست که پدر ما امیر ماضی ملک خراسان برویافت که سامانیان را بزد و خراسان اینجا از دست ما بشد.

ص ۲۱۸ س ۱۷ ارسلا ن شاه سی - ارسلا ن شاه با سی ...

ص ۲۲۳ و ۲۲۴ اسامی ارسلا نه ای متعدد راجع بصفحات ۴۷ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۴۰

و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و غیره جدا جدا ذکر شده است که ظاهراً همه آنها راجع بیک شخص است. به یکی دو صفحه بعد ازین رجوع شود.

ص ۲۳۱ ستون ۲ نیالتگین - غلط است و صحیح آن نیالتگین بتقدیم یاء بر نون

است چنانکه خود مصحح هم در غلطنامه کتاب آنرا تصحیح نموده است و بنابراین در فهرست هم حق اینست که از حرف نون بحرف یاء منتقل شود.

ص ۲۳۶ ستون ۲، هر دو سیحون مذکور در صفحات ۱۴۴ و ۲۰۲ بیک محل راجع

و مربوط است. در فصل مربوط به مواضع مورد شك در همین مقاله در آن باب بحث می کنیم.

الفاظی که در صفحات قبل بخطا بودن آنها در جامع التواریخ چاپی اشاره کردم

برای من الحال مورد تردید نیست، مگر آنکه در باره آن بعدها تغییر رأی برابم

حاصل شود؛ و شتر را در باب آنها بدرخانه مصحح محترم خواباندم بدین سبب که صحیح

غالب آنها در برابر چشمشان بوده و یاراه تحقیق راجع بآنها را داشته اند و اعتنا و التفات

نکرده اند. در مورد برخی از نکاتی که اینک تعداد خواهم کرد یا شك و تردید دارم و یا

نمی دانم که مسؤولیت بکه راجع است.

ص ۴ س ۹ بهادران درنگی - این از سجعهای رشیدالدین فضل الله است و معنی

آنرا خوب نمی فهمم. درنگی در ویس و رامین بمعنی ثابت و صبور آمده است:

در رنگی گشته و ایمن نشسته طناب خیمه را بر کوه بسته

(گفتار ۲۹ ب ۹)

پاسخ دایه گفت ای شیر جنگی شکیبای باش در مهر و درنگی

(گفتار ۴۲ ب ۱۰)

آبادر عبارت رشیدالدین هم یکی از این دو معنی آمده است؟

ص ۸۲ س ۱۵ ابوالخیر - در ترجمه یمنی و در تاریخ بیهقی « ابوالحسن ابن ابی علی سیمجور » دارد و احتمال می‌دهم که صحیح همین باشد ولی بالفعل وسیله تحقیق ندارم. در صفحه ۸۳ س ۱ از هزیمت پدرش بحث می‌کند. ولی آن کس که در صفحه ۸۲ بحث از گریختن او شده است ابوالقاسم بن سیمجور است نه ابوعلی. آیا این ابوالحسن یا ابوالخیر فرزند ابوالقاسم بوده است و یا اینکه بجای پدرش باید چیز دیگری خوانند؟ یا شاید این هزیمت اخیر ابوالقاسم مراد نیست و يك هزیمت قدیمتر ابوعلی مقصود است؟ باید بکتاب یمنی عتبی و شرح منینی و تاریخ گردیزی و مراجع و مظان دیگر نگاه کرد که وسیله آن فعلاً برای بنده فراهم نیست.

ص ۸۸ س ۳ ابومنصور - يك ابومنصور اسفنجابی در صفحه قبل مذکور است که او مراد نیست زیرا که آن اسفنجابی را این یکی می‌گیرد. بجای این ابومنصور در ترجمه یمنی ابونصر آمده است، اما او هم معلوم نشد که بوده است. باصل عتبی و تاریخ گردیزی و مظان دیگر باید رجوع شود.

ص ۱۰۰ س ۱۸ عرضة جان - معنی مناسبی برای عرضه در این عبارت نیافتم. در ترجمه یمنی چاپی حرضة جان است و آن هم در اینجا معنی صحیحی نمی‌دهد. شاید حرز جان و وقایة نفس بوده است.

ص ۱۰۳ س ۱۹ وما بعد: و سلطان ارسلان را بر عقب او بفرستاد - يك ارسلان نام در صفحه ۴۷ مذکور است. آیا این يك کیست؟ در صفحه ۱۰۴ « امیر ارسلان شاه » می‌گوید و بر حسب عتبی و ترجمه یمنی این همان ارسلان جازب است. مصحح فاضل

درفهرست این ارسالان را از آن یکی جدا کرده است. مصنف در صفحه ۱۴۰ اینرا ارسالان هندو بیچه می نامد، و مصحح آنرا هم جدا کرده. باید مبلغی وقت صرف کرد واز مآخذ مختلف این مشکل را حل نمود و تشویش و شلوغی را بر طرف ساخت.

ص ۱۰۴ س ۳ سلطان طوس را باعتبار داداو در آورد. باعتبار چه کسی؟ از ترجمه یمنی چاپی شاید استنباط توان کرد که ارسالان جازب مراد است، ولی صریح نیست.

ص ۱۰۹ س ۷ ارسالان بالو - در ترجمه یمنی چاپی (ص ۲۱۸) ارسالان یالو آمده و در حاشیه اش نوشته اند که یالو بمعنی مبارز است. باید مراجعه شود بمظان.

ص ۱۲۷ س ۱ بمرض جرض - فقط يك نسخه چنین داشته است، و در يك نسخه دیگر حرض و در نسخه سوم بکلی بی نقطه بوده است. جرض بمعنی گرفتن گلوست بالخصوص در دم مرگ که نفس بشگی می افتد: الجرض محرکة الغصص بالریق يقال جرض یجرض مثال سمع یسمع از اغتص، و خصه غیره (ای غیر ابن درید) بغصص الموت (تاج العروس). این معنی در مورد جیبال درست نمی آید، و بمرض جرض مبتلا گشتن خود را خود او نمی توانست بفرزندش قبل از حالت احتضار اطلاع دهد. صواب باید حرض باشد که در کتب لغت عربی بمعنی الفساد فی البدن او العقل او المذهب ترجمه کرده اند، و در حاشیه ترجمه یمنی چاپی « هلاک و موت » تفسیر شده است. در مثنوی آمده:

باغ چون جنت شود دارالمرض زرد و ریزان برگ او اندر حرض
(دفتر سوم ب ۳۶۹۲)

و جای دیگر آمده است:

گفت صبری کن بر این رنج و حرض صابران در لطف حق بخشد عوض
(دفتر پنجم ب ۴۸۲)

و باز در موضع دیگری آمده.

رهگذر بودو بمانده از مرض در یکی گوشه خرابه پر حرض
در عبارت ترجمه یمنی « بمرض حرض مبتلا گشت و لباس یاس پوشید و ... جام

حمام خواهد نوشید ، مؤید دیگری هم بر آنچه گفته شد دیده میشود ، خلاصه اینکه میخواهد بمیرد .

ص ۱۳۴ س ۲ قابوس و نصر بن الحسن بن فیروزان ... بولایت ایشان افتادند - در ترجمه یمینی نام قابوس نیست و افعال بعد همه مفرد است ، و ظاهر اینست که صواب همین باشد . این تاریخ یمینی بسیار درهم است و فهمیدن گنه وقایع بسیار مشکل ، بالخصوص این باب و این صفحه خیلی شلوغ است .

ص ۱۳۴ ص ۵ اصفه بند ابوالفضل را بگرفت - در ترجمه یمینی چاپی چنین است که : اصفه بند کلاز خال خود را بگرفت . یعنی نصر بن الحسن این شخص را که ابوالفضل یا کلاز نامیده شده است و دائی خود او بوده است بگرفت ؟ کدام يك از دو اسم صحیح است و کیست این مرد که هیچ جای دیگر اسم او نیامده است ؟

ص ۱۳۴ س ۷ با هزار مرد از لشکرری - در ترجمه یمینی چاپی « باره هزار مرد لشکرری » آمده است ، و گمان می کنم صواب همین باشد مگر اینکه اصل عتبی با جامع التواریخ مطابق آید .

ص ۱۳۵ س ۱۳ شهریار - امروزيك ولایت شهریار در نزدیکی طهران هست ، ولی آن ظاهراً غیر از محلی است که در این کتاب مذکور است . در ترجمه یمینی چاپی در حاشیه ص ۲۶۱ گفته است شهریار بیاء موحده است ، و همین را منینی در شرح یمینی گفته و قول او را آقای پروفیسور آتش در حاشیه ص ۱۳۵ نقل کرده ، و مع هذا کلمه را در متن « شهریار » چاپ کرده ، و حال آنکه در ص ۱۳۳ شهریار بیاء موحده طبع شده است ! تحقیق در این باب بماند بعهده کسی که بخواهد متن ترجمه یمینی را مصحح و منقح چاپ کند یا تاریخ مفصل این وقایع را بنویسد .

ص ۱۳۷ س ۱ ماضعت - این کلمه در لغت بمعنی طول دادن در جنگ ضبط شده است ، و این در هیچ يك از نسخ نبوده ، بلکه آن را آقای احمد آتش گذاشته است . نسخ سه گانه ایشان ظاهراً همه ماضعت داشته و در ترجمه یمینی چاپی « مباحصت » است

بمهملتین ، که بمعنی قتال است و شاید صواب در این عبارت همین باشد .

ص ۱۴۴ غزوه بهاطیه - در اینجا حکایت میشود که سلطان محمود عزم غزو بهاطیه مصمم گردد و از سیحون گذر کرد و از ناحیت مولتان بگذشت و بظاهر بهاطیه نزول فرمود . اسم سیحون اینجا غریب بنظر میرسد . اینجانب بحث از سرزمین پنجاب است و از غزنین بآنجا و بمولتان و بهاطیه رفتن کاری با گذشتن از سیحون که در ماوراءالنهر و ترکستان است ندارد . مصحح ترجمه یمنی در صفحه ۲۸۵ که معادل این صفحه جامع التواریخ است هیچ چیزی نگفته . اما اسم سیحون بار دیگر (ص ۲۰۲ جامع التواریخ و ۴۰۸ ترجمه یمنی) بعنوان یکی از رودهای سرزمین بین بخت و هندوستان ذکر شده است . آقای احمد آتش این دو نام را بر یک رود اطلاق نکرده و از هم جدا دانسته و در فهرست اسامی امکانه از یکدیگر مجزا ثبت کرده است ، و مصحح ترجمه یمنی چایی در مورد دومی این اسم حاشیه مفصلی نوشته است در اثبات اینکه اینجا سیحون درست نیست و ربطی به سیحون ترکستان ندارد . باعتقاد بنده سیحون ص ۱۴۴ و سیحون ص ۲۰۲ هر دو یک رود را جمع است و احتمال میدهم که تصحیف سخون باشد که نام دیگر سیوستان است و شاید رودسند را بمناسبت اینکه این شهر در کنار آن بنا شده است رود سخون نیز می گفته اند . رجوع شود به ، *The Rehla of Ibn Battūta* translated and Commented upon by Mahdi Husiain-

Oriental Institute, Baroda 1953, maps facing p. 1 and 12.

بهاطیه که در این فصل اخبار فتح آن مذکور است معلوم نیست با کدام شهر از شهرهای هندوستان مطابق می آید ، با Bhera نزدیک کوه نمک یا با Bhatiānda مطابق نمی آید . بهر حال پادشاه آن بچهر نامیده شده است و این اسم بهندی Bāji Rāy بوده است . از آنچه در صفحه ۱۴۴ تا ص ۱۴۷ می آید معلوم میشود که سلطان محمود در نزدیکی مولتان از رودسند گذشت و به بهاطیه رفت و آن شهر را فتح کرد ، و سال بعد از برای عبور بر سرزمین مولتان که پادشاه آن ابو الفتح داوود اسمعیلی شده بود از

انندپال پسر جیپال تقاضا کرد باو راه بدهد. انندپال ابا کرد، و این کار منتهی بچنگ
با او شد و انندپال مغلوب گردید و بکشمیر گریخت و محمود از سرزمین او گذشته
بمولتان رفت.

ص ۱۵۰ س ۴ محسن بن طاق که امیر غوز بود - در اسم این مرد و در اسم محل
باطایفه ای که وی امیر آن بوده است تردید موجود است. اختلافات راجع باسم شخص را
در حاشیه همین صفحه میتوان دید. در ترجمه یمنی چاپی «امیر حشم غزو» آمده است
که ظاهراً درست نیست. احتمال اینکه غور باشد نیز میرود، و ممکن هم هست که همان
غوز (= غز) درست باشد یعنی آن جماعت از تر کمانان که در لشکر محمود بودند.
تحقیق باید کرد.

ص ۱۵۱ س ۸ با چند کس معدود جان بتک پای ببرند - این تعبیر بر بنده مجهول
است. در ترجمه یمنی چاپی دارد: جان بیرون برد.

ص ۱۶۱ س ۱ گنجائی - ظاهراً عیبی نداشته باشد و میتوان از مقوله گویائی و
بینائی بشمارش آورد. گنجا در این بیت مثنوی آمده (دفتر ششم ب ۹۰۰):
ای تن من وی رگ من پر ز تو توبه را گنجا کجا باشد دزو
و در جای دیگری گنجائی آمده (دفتر اول ب ۳۰۶۳):

گفتا کنون چون منی ای من در آ نیست گنجائی دومن در یک سرا
در یکی از رسائل افضل الدین کاشانی هم این لفظ آمده است. مع هذا در مورد
این عبارت که در جامع التواریخ آمده است در ترجمه ابن بیبی چاپی گنجایش نوشته
شده است که امروزه هم متداول است.

ص ۱۶۱ س ۱۱ بیعت بستند - همه نسخ ظاهراً چنین بوده است، و ترجمه یمنی
چاپی نیز «بیعت کردند» دارد، ولی احتمال می توان داد که اصل «بیعت بستند»
بوده است.

ص ۱۸۲ در حاشیه بر سطر ۱ «یتأسف علی البیت» چه معنی دارد؟

ص ۲۱۹ س ۴ و ۵ در باب بهرامشاه گوید که « بر جمله کلیده و درمنه ابن المقفع بنام او کرده است ». بعید است که مؤلف جامع التواریخ مرتکب چنین خطائی شده باشد. نسخه A « کلیده و درمنه را » داشته است که مطلب را در غلط بودن صریحتر می کند. حدس میزنم کلمه « بر جمله » تحریف « ترجمه » باشد، و قبل از آن لفظ ابوالمعالی افتاده باشد. پروفیسور احمد آتش همین حدس را زده است اما مطلب را چنانکه باید اصلاح نکرده و عبارت خود ایشان هم معیوب است. در این مورد در فارسی نمیشود « همین طور » گفت، بلکه می گوئیم « چنین ». و عبارت کتاب شاید چنین بوره باشد که: ترجمه کلیده و درمنه ابن المقفع بنام او کرده اند.

ص ۲۱۹ س ۱۲ تا ۱۳ تا او را بیرون آورد، و س ۱۵ گشتن توجه باشد — هر دو عبارت خراب و مورد شك است و ندانستم که اصل آن چه بوده است، اگر رشیدالدین چنین نوشته بوده است بد و بی معنی نوشته بوده.



دوسه نکته ای هم در ضمن مطالعه این کتاب بنظر بنده رسیده است که شایسته تذکار میدانم.

اولاً در ص ۱۲ قصه صاعقه ظاهر گشتن در ضمن جنگ حکایت شده است. خود رشیدالدین فضل الله در قسمت تاریخ مفعول از جامع التواریخ نظیر این قصه را در اخبار تولوی خان آورده است، و در عجایب الاشیاء (یا عجایب الدنیا) وقعه ای شبیه بآن در باره اسمعیل بن احمد سامانی از قول خود او نقل شده است. در شاهنامه و گرشاسپ نامه هم راجع به ازمنه و پهلوانان مختلف شبیه باین افسانه قصه ای نقل شده است. رجوع شود بمجله یغما سال اول ص ۳۱۲ و ۳۱۳، و سال دوم ص ۱۴۰.

ص ۱۳ س ۱۶ التار و لا العار - در نزد شیعه مشهور است که این قول از خلیفه ثانی عمر بن الخطاب است و من بیاد ندارم که نسبت آن را باو در کتابی دیده ام یا خیر. احتمال میدهم در کتب احتجاج و نقض و مجالس المؤمنین و غیره، بمناسبتی ذکر کرده باشند.

ص ۱۶۵ س ۸ اولادو اعقاب الیاس بعدازان صحیفه الیاس خواندند - ظاهراً تلمیحی است بمثل الیاس احدی الرّاحتین.

ص ۲۰۵ فتح شهر قنوج در سال ۴۰۹ بوده است. از این امر نکته مهمی در باب شاهنامه فردوسی بدست می آید که گمان می کنم تا کنون جانی ذکر نکرده باشند. در شاهنامه در جزء بلادی که در حوزه سلطنت محمود بوده است ذکر قنوج شاید بیش از یک بار آمده باشد، ولی آنچه بالفعل بدان دسترس یافتیم بیتی است در جزء محمود که در آغاز داستان اشکانیان و اردشیر بابکان آمده است:

شهنشاه ایران و زابلستان ز قنوج تا مرز کابلستان

(چاپ بروخیم ج ۷ ص ۱۹۲۰ ب ۵)

اگر این بیت اصیل و از فردوسی باشد از آن معلوم میشود پس از سال ۴۰۹ هجری هم فردوسی در شاهنامه دست برده و ایاتی بران افزوده است، مگر اینکه کسی بگوید سالها قبل از آنکه قنوج مفتوح گردد فردوسی آن را حد سلطنت محمود غزنوی شناخته بوده است!

در این چاپ جامع التواریخ که موضوع بحث ما در این مقاله است گذشته از آنچه تا اینجا گفته آمد مبلغ زیادی هم اغلاط حروفی است که من تصور نمی کنم از نسخ یا از استنساخ آقای پروفیسور احمد آتش ناشی شده باشد و آن جمله را اغلاط حروف چینی می شمارم که از نظر مصحح نمونه های چاپی (خود آقای احمد آتش ظاهراً) رد شده است و آنها را زیلاً بصورت جدولی تعداد می کنم. اینها را آقای دکتر در جدول خطا و صواب که در آخر متن فارسی چاپ کرده است ثبت نکرده است.

و الثواب VIII	چاپ شده بجای	و الصواب
در تخت ۱۴/۱۳	» »	در تخت
فلاخن ۹/۲۳	» »	فلاخن
جایزه ۱۰/۲۶	» »	جایزه

۱۶/۳۰	اقتراع	چاپ شده بجای	اقتراع
۸/۳۱	ذلل	»	ذلل
۱۷/۳۳	یاد آوردند	»	یاد آوردند (در ترجمه یمینی: یاد دادند)
۱۵/۳۶	کبک	»	کبگ (حرف آخری گاف فارسی باید باشد چنانکه از معرب آن قبح واضح میشود.)
۱۶/۳۸	چب	»	چپ
۷/۴۷	اخراب	»	احزاب
۱۷/۴۹	فتنه هجوم	»	فتنه و هجوم
۱۰/۵۳	زیرگان	»	زیرکان
۱۸/۵۴	اقتراح	»	اقتراح
۱۱/۵۸	بیارست	»	بیاراست
۶/۵۹	سوران	»	سواد، یا: سواران
۷/۶۰	حزى	»	خزى
۱۴/۶۱	فرزندوارث	»	فرزند و وارث
۱۶/۶۲	رتبتى	»	زینتی
۱۸/۶۳	آمد	»	آیدم انسانی
۱۲/۶۴	برأت	»	برأت
۱۶/۶۵	فسخت	»	فسخت
۱۷/۶۶	اصغاف	»	اضعاف
۴/۶۷	خیر	»	خبر
۷/۶۸	نموزید	»	نموزند
۲/۶۹	مجال	»	مجال
۸/۷۰	نداست	»	ندانست

معارف	۱/۷۴	معارف	۱/۷۴
بر نتافت	۶/۷۷	بر نتافت	۶/۷۷
الشرق	۷۹/	حاشیه الشرف	۷۹/
منهضم	۴/۹۲	منهضم	۴/۹۲
زلّت	۵/۹۹	زلّت	۵/۹۹
شراست	۱۴/۹۹	شراست	۱۴/۹۹
تعبیر	۱۰/۱۰۰	تعبیر	۱۰/۱۰۰
انذال	۱۰/۱۱۴	انذال	۱۰/۱۱۴
دناءت	« / «	دناوت	« / «
بستوه	۱۱/۱۱۸	بستوده	۱۱/۱۱۸
کواکب	۸/۱۱۹	کواکب	۸/۱۱۹
آیا درستست؟	۱۵/۱۲۰	نوازد هم	۱۵/۱۲۰
سبکتگین	۴/۱۲۲	سبکتگین	۴/۱۲۲
وتیر این	۳/۱۲۴	ونیز این	۳/۱۲۴
زحل	۲/۱۲۵	زخل	۲/۱۲۵
خناق	۱/۱۴۱	خناق	۱/۱۴۱
شالوس (= چالوس)	۱۶/	سالوس	۱۶/
بوارق	۱۶/۱۵۲	بوراق	۱۶/۱۵۲
باز که شهباز	۱۵/۱۵۴	باز که شهباز	۱۵/۱۵۴
تلقی کرد	۱۰/۱۵۹	تلقی کرده	۱۰/۱۵۹
بهاء الدوله و	۱۳/۱۵۹	بهاء الدوله و و	۱۳/۱۵۹
مبارات	۱۷/۱۶۰	مبارة	۱۷/۱۶۰
آوردند	۱۹/۱۶۲	آوردند	۱۹/۱۶۲

نسخ	چاپ شده بجای	حاشیه‌س ۲ نسخ
اتباع	»	۸/۱۶۶
سگان	»	۷/۱۶۷
زعیم	»	۲/۱۶۸
نافخ ناری	»	۱۸/۱۸۰
اعلام	»	۱۶/۱۸۳
گردند	»	۱۱/۱۸۴
مدارات	»	۷/۱۸۵
زلت	»	۱۶/۱۹۲
بحلیت	»	۱۴/۱۹۹
سنگهای	»	۱۵/۲۰۴
هزار	»	۱/۲۰۵
بیند	»	۱۳/۲۰۵
بیایند	»	۱/۲۰۶
نبات	»	۲/۲۰۸
عبارتی	»	۶/۲۰۹
تافت	»	۱۹/۲۰۹
ناگزیر	»	۱۵/۲۱۲
از	»	۳ تا ۳/۲۱۳
کردند (۲)	»	۴/۲۱۶

در این مقاله، اگرچه مفصلتر از آن شد که نیت داشتم، شمه‌ای از انتقادهای مرا

که بر جامع التواریخ چاپ آقای پروفیسور احمد آتش داشتم و برخی از نکات و خردہ گیری ہائی را کہ بر حواشی آن یادداشت کردہ بودم درج کردم . امیدوارم استاد ارجمند فاضل این سعی بندہ را در راہ خدمت بعلم بعین عنایت ملحوظ دارد و خالی از شائبہ اغراض و نیات سوء قبول فرماید ، و خوانندگان عزیز این انتقاد مرا انتقاد مخرب نینگارند و از مقولہ نقد و تدقیقہای ممد و مساعد شمارند .

و اما اینکہ این گفتار را بیاد مرحوم علامہ بزرگوار محمد قزوینی موشح کردم برای آن بود کہ اسلوب و طریقہ و روشی را کہ از آن یگانہ عصر آموختہ بودم عملاً بکار بستہ ام و حاصل و مصرف آن را اینجا جلوہ گر ساختہ . و اکنون کہ گفتار را پایان میرسانم آواز پنهانی اورا بگوش دل می شنوم کہ گوئی بیندہ می گوید :
اینچنین کن کہ کردمت تعلیم .

انقرہ ، فروردین ماہ ۱۳۳۸

مجتبی مینوی

پژوہ شگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی